

خاندانم: از مشروطه تا پهلوی

میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله، والی فارس، برای تحیب مردم کوهمره و سُرخ‌ی، پس از قتل ملا برفی و عزل عبدالله خان دارنگانی از کلانتری یک ماهه‌اش، ملا شهباز سُرخ‌ی، پدربزرگم، را به کلانتری کوهمره منصوب کرد. کلانتری ملا شهباز با حوادث دوران مشروطه مقارن شد.^{۵۷۵}

در سال‌های پرآشوب مشروطه و پس از آن، شهباز خان سُرخ‌ی، کلانتر کوهمره، در جبهه هواداران مجتهد لاری و صولت‌الدوله قشقایی، و در برابر خاندان قوام، جای داشت. در این سال‌ها، کوهمره به دلیل موقع استراتژیک جغرافیایی‌اش در جوار شهر شیراز کانون اصلی درگیری‌های مسلحانه میان قشون پلیس جنوب بریتانیا و نیروهای ضد انگلیسی بود. از اینرو، در گزارش‌های کنسولگری بریتانیا در شیراز به طوایف سُرخ‌ی اشارات فراوان شده است.

در اسناد سفارت بریتانیا و گزارش‌ها و خاطرات مأموران انگلیسی مقیم ایران یا کارگزاران ایرانی آن‌ها عموماً از ایلات و عشایر و سران طوایف و کلانترانی که در جبهه مبارزه با بریتانیا جای داشتند، با عناوینی چون «اشرار» یاد شده. برای مثال، فردریک اوکانر، سرکنسول بریتانیا در شیراز در سال‌های ۱۹۱۲-۱۹۱۵، در خاطراتش خواجه عبدالله خان ناصرادیوان، کلانتر کازرون، را که شخصیتی خوش‌نام و سرشناس است و از سرداران مبارزه با استعمار انگلیس، چنین توصیف کرده است:

«آغاز سال ۱۹۱۴ [۱۳۳۲ ق.] بسیار ناخوشایند و نامیمون بود. شخصی به نام ناصرادیوان، که در مقام خان نیمه مستقل و نیمه راهزن کازرون وضعیتی مبهم داشت، چون پی برد که امتیازها و درآمدهای گذشته‌اش مورد تهدید قرار گرفته و در معرض نابودی کامل است، رفتاری خصمانه علیه ژاندارمری در پیش گرفت.»^{۵۷۶}

مردم فارس و کازرون، و مناطق همجوار، که جایگاه رفیع اجتماعی و سیاسی و منشی فردی و شخصیت والای ناصرادیوان را می‌شناسند، می‌توانند درباره این شیوه بیان اوکانر

۵۷۵. همین کتاب، ص ۴۵۶.

۵۷۶. فردریک اوکانر، از مشروطه تا جنگ اول جهانی: خاطرات فردریک اوکانر کنسول انگلیس در

فارس، ترجمه حسن زنگنه، تهران: شیرازه، ۱۳۷۶، ص ۸۸.

داوری کنند.^{۵۷۷} یا در گزارش اسمارت، نایب کنسول بریتانیا در شیراز، از حاج محمدکریم خان کشکولی، شخصیت برجسته قشقایی، با تعبیر «شیریر کل قشقایی‌ها» یاد شده.^{۵۷۸} این حاج محمدکریم خان کشکولی داماد سلطان محمد خان ایلخانی، باجناب حاج نصرالله خان ایلخانی، دایی خدیجه بی بی (همسر صولت‌الدوله قشقایی) و نماینده ایل قشقایی در دوره دوم مجلس شورای ملی بود. او به عنوان متنفذترین و فرهیخته‌ترین شخصیت سیاسی قشقایی در دوره معاصر شناخته می‌شود.^{۵۷۹}

ملا شهباز سُرخ‌ی در ۱۱ شعبان ۱۳۲۹ ق. / ۱۴ مرداد ۱۲۹۰ ش. با بی‌بی سلطنت، دومین دختر عبدالله خان دارنگانی، ازدواج کرد.^{۵۸۰} و در همین سال لقب «خان» نیز به وی اعطا شد. حاصل این وصلت پدرم، حبیب‌الله شهبازی، است.

در ذیقعه ۱۳۳۰ ق. / اکتبر ۱۹۱۲ م. کلاتران مقتدر ایلات بزرگ قشقایی، محمدعلی خان رئیس ایل کشکولی و ایاز کیخا رئیس ایل دره شوری، صولت‌الدوله را رها کرده بودند و لذا او به عزل و نصب ناموفق در ایلات فوق دست زد؛ ابوالفتح خان کشکولی را به کلاتری ایل کشکولی و علی پناه کیخا دره شوری را به کلاتری ایل دره شوری منصوب کرد.^{۵۸۱} در این زمان، شهباز خان سُرخ‌ی در جبهه صولت‌الدوله جای داشت.

به گزارش کنسولگری بریتانیا در شیراز، در اواخر ژوئیه ۱۹۱۲ م. / نیمه شعبان ۱۳۳۰ ق. قشون پانصد نفری کوهمره و سُرخ‌ی نیروهای قوام‌الملک را از دارنگان و سیاخ بیرون کردند و در دارنگان مستقر شدند. از آنجا که ورود این نیرو به شهر شیراز محتمل بود، قشونی ۲۶۰ نفره برای جلوگیری از ایشان در چنارراهدار (مدخل ورودی به شهر شیراز از سمت کوهمره)

۵۷۷. زندگی و مبارزات ناصر دیوان کازرونی در بسیاری از منابع مربوط به انقلاب مشروطه و سال‌های جنگ جهانی اول در جنوب ایران درج شده است. برای آشنایی اجمالی بنگرید به: موسی مطهری‌زاده، جنبش ضد استعماری جنوب و آزادی‌خواهان کازرون، تهران: نشر قو، ۱۳۷۸.

۵۷۸. گزارش اسمارت به والتر تنلی، ۳۰ اکتبر ۱۹۱۲، در: رضازاده ملک، همان مأخذ، ص ۷۵۷.

۵۷۹. بنگرید به: همین کتاب، صص ۳۸۷-۳۸۸، ۳۹۱-۳۹۲، ۶۴۶.

تصاویر حاج محمدکریم خان کشکولی با ابراهیم خان حکیم‌الملک و اعتلاءالملک خلعت‌بری و نمایندگان مجلس دوم و رجال تهران و شیراز بیانگر شیخوخیت و جایگاه محترمانه اوست. برخی مکاتبات حکام وقت فارس و تلگراف‌های شیخ خزعل و حیدر خان حیات‌داوودی و سایر حکام جنوب به حاج محمدکریم خان کشکولی نزد نگارنده موجود است.

۵۸۰. بنگرید به تصویر عقدنامه مندرج در: همین کتاب، صص ۳۸۹-۳۹۰.

۵۸۱. گزارش اسمارت به والتر تنلی، ۳۰ اکتبر ۱۹۱۲ در: رضازاده ملک، همان مأخذ، ص ۷۵۵.

استقرار یافت و حبیب‌الله خان قوام‌الملک تلاش گسترده‌ای را برای گردآوری نیرو به منظور بازپس‌گیری سیاخ و دارنگان آغاز کرد.^{۵۸۲}

به دلیل نقش فعال شهباز خان سُرخ‌ی در جنگ با قشون مشترک انگلیس و خاندان قوام شیرازی و همراهی‌اش با اسماعیل خان صولت‌الدوله، که دارنگان را به مرکز جنگ‌های ضد انگلیسی خود بدل کرده بود، در ذی‌قعدة ۱۳۳۰ ق. صولت‌الدوله، که اینک اقتداری فراتر از ایل قشقایی داشت و از سوی مجتهد لاری «سردار عشایر» لقب گرفته بود، کلاتتری کوه‌مره جروق را، علاوه بر کوه‌مره سُرخ‌ی، به شهباز خان سپرد.^{۵۸۳} کلاتران سستی جروق از اعضای خاندان بومی معروف به «خواجسه‌ها» بودند که در آن زمان از میرزا احمدعلی خان حشمت‌الممالک (پدر علی‌اصغر خان حکمت)، مالک بزرگ منطقه فوق، تبعیت می‌کردند. خاندان حکمت با خاندان‌های قوام و نواب شیرازی هم‌پیمان و خویشاوند بود.^{۵۸۴} یک ماه بعد، ۲۲ نوامبر ۱۹۱۲، سُرخیان کاروان حامل محموله تریاک کمپانی ساسون را در مسیر شیراز- بوشهر مصادره کردند.^{۵۸۵}

طنز تاریخ اینجاست که دو نسل بعد، من، نوه شهباز خان سُرخ‌ی، باید برای نخستین بار مُعرف جایگاه بزرگ امپراتوری مالی ساسون در تحولات تاریخ معاصر ایران باشم.^{۵۸۶}

۵۸۲. همان مأخذ، ص ۷۵۶.

۵۸۳. ره آغاز حکمت: یادداشت‌های روزانه میرزا علی‌اصغر خان حکمت شیرازی، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، تهران: خجسته، ۱۳۶۴، بخش دوم، صص ۳۲۹-۳۳۰.

۵۸۴. اعضای خاندان حکمت، از تبار میرزا علی‌اکبر طبیب شیرازی، به‌ویژه علی‌اصغر حکمت و رضا حکمت ملقب به «سردار فاخر»، در حکومت پهلوی به مشاغل عالی چون وزارت و حکومت و نمایندگی و ریاست مجلس رسیدند. بنگرید به: همین کتاب، صص ۴۶۷، ۵۳۶، ۶۱۷.

آخرین آن‌ها حسنعلی خان حکمت (حشمت‌الممالک) آدم مهمل و بیهوده‌ای بود. رستورانی داشت در نزدیکی میدان ونک تهران که به اجاره داده بود. آنجا می‌نشست. شعر هم می‌گفت. بسیاری از اموال سایر اعضای خاندان حکمت را بالا کشید. آخر سر، تمامی قباله‌ها و بنچاق‌ها و اسناد مالکیت قدیمی خاندان خود را به مؤسسه اقتصادی سازمان تبلیغات اسلامی داد (در زمان اقبالی یا نبی‌زاده، یادم نیست) و گویا چیزی گرفت. آن‌ها هم به اعتبار این اسناد از متصرفین چیزی گرفتند. این مسئله نیز باید بررسی شود. چند سال پیش مرد.

۵۸۵. تلگراف والتز تنلی به سر ادوارد گری وزیر خارجه بریتانیا، ۲۹ نوامبر ۱۹۱۲، در: رضازاده ملک، همان مأخذ، ص ۷۴۰.

۵۸۶. بنگرید به: همین کتاب، ص ۴۶۷.

طنز دیگر اینجاست که پدربزرگم متهم شد به غارت محله کلیمیان شیراز. این را زمانی دریافتیم که اسناد مهاجرت کلیمیان ایران به فلسطین منتشر شد. دومین سند در کتاب فوق، تلگراف مورخ ۱۲ عقرب ۱۳۲۸ ق. حبیب‌الله خان قوام‌الملک است از شیراز به وزیر داخله در تهران. او مدعی است که شهباز سُرخ و طایفه‌اش و گروهی از قشقایی‌ها محله یهودیان را غارت کرده‌اند، با صولت‌الدوله مذاکره کرده. «تحاشی و انکار صرف کرده. بنده از وزارت جلیله استدعا دارم در این مطلب که نهایت اهمیت دارد کاملاً دقت و پافشاری در تمیز و تحقیق صدق و کذب فرمایند.»^{۵۸۷} این گونه اقدامات برای تحریک یهودیان ایران به مهاجرت به فلسطین و افزایش جمعیت یهودی آن سرزمین بود. فقط در ایران رخ نداد. در همه جا بود. کار کانون‌های صهیونیستی و زرسالاران یهودی بود. در شیراز نیز چنین بود و دست قوام‌الملک و اعوان و انصار یهودی تبار و پیشکاران بهائی‌اش، به سرکردگی محمدباقر خان دهقان، در کار بود. پاسخ قوامی‌ها را همان زمان در *حبل‌المتین* دادند.^{۵۸۸} زمانی که رضاقلی خان نظام‌السلطنه، والی فارس، می‌خواست حبیب‌الله خان قوام‌الملک و برادرش، نصرالدوله، را تبعید کند، با عتاب به آن‌ها گفت: «محله یهود را غارت کردید.»^{۵۸۹} دو نسل بعد، باید من با نگارش *زرسالاران این کانون‌ها و این دسیسه‌ها* را به مردم می‌شناسانیدم.

از سال ۱۳۳۳ ق. شهباز خان سُرخ به حمایت از علی خان سالار حشمت، برادر ناتنی صولت‌الدوله که در آن زمان بیست و هفت ساله بود، برخاست و به قدرتمندترین حامی او بدل شد. در این زمان، صولت‌الدوله با حبیب‌الله خان قوام‌الملک و پسرش ابراهیم خان رابطه مسالمت‌آمیز برقرار کرده^{۵۹۰} ولی علی خان سالار همچنان به جنگ ادامه می‌داد. از سال ۱۳۲۸ ق.، ملا ولی خان *سقلمه‌چی*، پسر ملا برفی کلاتر مقتول کوهمره، داعیه کلاتری کوهمره داشت. او، به دلیل وصلت ملا برفی با خاندان قوام شیرازی، در همان سفر شیراز که ملا محزون به شعر روایت کرده،^{۵۹۱} با قوامی‌ها خویشاوند بود و از

۵۸۷. مرضیه یزدانی، *اسناد مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین، ۱۳۰۰-۱۳۳۰ ش.*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴، ص ۲.

۵۸۸. *حبل‌المتین*، سال ۱۸، شماره ۱۹، ۴ ذیقعد ۱۳۲۸ ق. / ۷ نوامبر ۱۹۱۰ م.

۵۸۹. *حبل‌المتین*، شماره ۳۷، ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ ق.، به نقل از: اتحادیه، *رضاقلی خان نظام‌السلطنه*، ج ۱، ص ۱۱۵.

۵۹۰. قهرمانی ایبوردی، همان مأخذ، صص ۲۲۸-۲۲۹.

۵۹۱. همین کتاب، صص ۴۵۲-۴۵۳.

حمایت‌شان بهره‌مند. در نتیجه، در جمادی‌الثانی ۱۳۳۳ ق. ضابطی منطقه کوهمره سُرخ‌ی و سیاخ‌را، که یک واحد عشایری مستقل در کنار سایر ایلات به‌شمار می‌رفت و کلانتر (ضابط) آن را والی فارس منصوب می‌کرد، در قبال پرداخت سالیانه یک‌هزار تومان مشترکاً به ولی خان سقلمه‌چی و کربلایی علی‌محمد سُرخ‌ی سپردند.^{۵۹۲} ملا شهباز خان، رئیس طوایف سُرخ‌ی، که هنوز با اقتدار به عنوان کلانتر شناخته می‌شد، مانع سیطره ایشان بر کوهمره بود. به این دلیل، در ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴ ق./ ۶ اردیبهشت ۱۲۹۵ ش. شهباز خان، به همراه پسر نوجوانش محمد و هشت تفنگچی از جمله شیرمحمد خان شکفتی، در جریان سرکشی به شرق کوهمره، مجاور فیروزآباد، نیمه شب در چادر به قتل رسید. جنازه آنان را به شکفت بردند و در آنجا، که مقر کلانتری شهباز بود، به خاک سپردند.^{۵۹۳}

دوران کلانتری ولی خان سقلمه‌چی و کربلایی علی‌محمد سُرخ‌ی طولانی نیست؛ زیرا در سند متعلق به ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۸ ق./ ۸ مارس ۱۹۲۰ م. از عمویم، ملا سرمست، با عنوان «سرمست خان کلانتر» نام برده شده.^{۵۹۴} بنابراین، در زمان کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ ش. و تحولات پسین آن که به استقرار سلطنت پهلوی انجامید، کلانتری کوهمره با ملا سرمست خان سُرخ‌ی بود.

قاتل پدر بزرگم جوانی عاشق بود از طوایف سُرخ‌ی، که شرط وصلت را قتل پدر بزرگم گذارده بودند. این جوان کمی بعد با نام مهدی سُرخ‌ی نام آور شد؛ در جریان جنگ‌های ضد انگلیسی رشادت فراوان نشان داد و، چنان‌که گزارش‌های کنسولگری بریتانیا در شیراز نشان می‌دهد، در جنگ با قشون متحد انگلیس و قوامی‌ها با عمویم، ملا سرمست، متحد بود.

سُرخیان در جنگ‌های متعدد قوای اس. پی. آر. و تفنگچیان قوام را مستأصل می‌کنند. معروف‌ترین آن جنگی است که در محلی بین بیدستان و شورکی، حد فاصل روستاهای میگلی و دادنجان، رخ داد که بعدها به «بُرد غارتی» (بُرد غارت شده توسط انگلیسی‌ها) معروف شد. در این جنگ مهدی از خود رشادت فراوان نشان داد و تعداد زیادی انگلیسی و هندی کشته شدند. هندی‌ها اجساد کشته‌شدگان خود را به مسقان حمل می‌کردند و طبق رسوم خود آتش می‌زدند.

۵۹۲. سند مربوطه در اختیار من است.

۵۹۳. بنگرید به تصویر سنگ قبر آن‌ها در همین کتاب، صص ۴۱۰-۴۱۱.

۵۹۴. همین کتاب، ص ۱۱۳.

معهدا، به دلیل قتل پدر بزرگ و عمومیم و همراهانشان، تخم خصومتی شوم میان خاندان من و خاندان کمال‌زار از طایفه بُگی سُرخ‌ی کشت شد که بعدها با تدبیر پدرم پایان یافت. در قیام سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۲ عشایر کوهمره سُرخ‌ی، **مشهدی امیر خان بهادری و بهادر خان امیری**، پسران ملا مهدی و ملا باباخان سُرخ‌ی، سران خاندان کمال‌زار بُگی، همراهان صمیمی و وفادار پدرم بودند. مهدی سُرخ‌ی در سال ۱۳۱۱ ش. در میدان ارگ دولتی (کریم‌خانی) شیراز به دار آویخته شد. رسول پرویزی در نوشته‌ای با نام «مهدی سُرخ‌ی» صحنه اعدام او را توصیف کرده است.

از بهار ۱۳۰۵ ش. سُرخیان باز در جنگ با خاندان قوام و دیکتاتوری نوخاسته پهلوی بودند.

«در پی تمهیدات مفصل، که به تعبیری بیش از پنج دهه در جریان بود، در سال ۱۳۰۴ ش. سلطنت قاجاریه خلع شد، رضا خان تاج شاهی بر سر نهاد و سرانجام سلطنت پهلوی موجودیت یافت. این ثمره تلاش کسانی است که از دیرباز آرزوی دراز اعاده "ایران باستان" را در سر داشتند، در این راه کوشیدند و از نفوذ خویش در امپراتوری استعماری بریتانیا برای تحقق آن بهره جستند. نام و فرهنگ "پهلوی" از خلاء نجوشید. از این زمان با تحركات اردشیر ریپورتر و کانون‌های معینی از زرسالاران پارسی امپراتوری بریتانیا، و وابستگان ایرانی ایشان، موج گسترده‌ای برای جلب پارسیان هند به ایران آغاز شد. چنین تبلیغ می‌شد که گویی حکومت نورسته‌ای که نام "پهلوی" را بر خود نهاده، "احیاگر میراث ایران باستان" است، پارسیان هند باید این "موهبت" را مغتنم شمردند و با بازگشت به ایران و انتقال سرمایه‌های خویش به "سرزمین آباء و اجدادی" در اعاده آیین و فرهنگ پیش از اسلام، و احیای "شکوه و مجد کیان"، مشارکت ورزند. همزمان با اوجگیری این تبلیغات، نخستین کاروان پارسی به ریاست سر هرمزجی کاووس‌جی دینشاه راهی ایران شد و در پایان ژوئیه ۱۹۲۶/۷ مرداد ۱۳۰۵ به شیراز رسید. در این زمان، هشت ماه از استقرار رسمی سلطنت پهلوی می‌گذشت.»^{۵۹۵}

۵۹۵. عبدالله شهبازی، نظریه توطئه، صعود سلطنت پهلوی و تاریخنگاری جدید در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۱۳۸-۱۳۹.

در ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۶ / ۲۰ تیر ۱۳۰۵، همان زمان که هیئت پارسیان (زرتشتیان) هند، به ریاست سیر هرمزجی کاووس‌جی دینشاه، از بمبئی وارد شیراز می‌شد تا به تهران رود و سلطنت نوحاسته پهلوی را به رضا شاه تهنیت گوید، چیک، کنسول انگلیس در شیراز، به هارولد نیکلسون چنین گزارش داد:

«مفتخرم به اطلاع شما برسانم که میرزا ابراهیم خان قوام دیروز با من ملاقات کرد تا گزارش ارسالی خویشاوندش محمدعلی خان قوام (ناظم‌الملک) [شوهر خانم لقاءالدوله، خواهر ابراهیم قوام] را به اطلاعم برساند. محمدعلی خان قوام به همراه حدود ۱۵۰ تفنگچی که از املاک قوامی‌ها گرد آورده شده‌اند، به درخواست مقامات نظامی، برای جنگ با مهدی سُرخ‌ی یاغی اعزام شده که عرصه تاخت‌وتاز او در مناطق میان فیروزآباد و شیراز [چیک نام کوهمره را نمی‌داند یا ذکر نمی‌کند] در گزارش‌های روزانه شیراز ذکر شده است. مهدی رئیس یک گروه وحشی از نیمه کوچ‌نشینان است که با قشایی‌ها متحد هستند ولی در واقع جزء قشایی نیستند. [چیک نام سُرخ‌ی را نمی‌داند یا ذکر نمی‌کند]... [برای سرکوب مهدی] یک گروه سی نفره به فرماندهی یک ستوان اعزام شد ولی کاری نتوانستند بکنند. سپس، همان‌طور که قبلاً گفته شد، مقامات نظامی از تفنگچیان فئودالی قوام کمک خواستند و به آن‌ها تجهیزات دادند. گزارش ناظم‌الملک از وخامت حکایت اوضاع می‌کند. او سُرخ‌ی‌ها را در نزدیکی ابراهیم‌آباد، حدود هشت مایلی فیروزآباد، در حالی یافته که به شدت سنگربندی کرده‌اند. و به جای هفتاد سُرخ‌ی که طبق گزارش‌ها با مهدی بوده‌اند، او دیده که برخی از عشیره‌های کوچک قشایی، مانند مهترخانه (عمله صولت‌الدوله) و قره‌غانلو و نم‌دی و حاجی بابر دُقوزلو، به سُرخ‌ی‌ها پیوسته‌اند و نیروی آن‌ها به بیش از دویست نفر بالغ شده است. میزان گستاخی این شورش تا بدان حد است که آن‌ها به سنگرهای‌شان "نقاره‌خانه" برده‌اند و طبل می‌زنند. آن‌ها از نظر تفنگ و مهمات از افراد قوامی‌ها مجهزترند که در منطقه فوق غریب‌اند و نه زمین را می‌شناسند و نه راهنمایی دارند. میان آن‌ها ۵۳ ساعت متوالی جنگ بود و سه تن از تفنگچیان قوام مصدوم شدند. ناظم‌الملک از ترس صدمات سنگین عقب‌نشینی کرد. سه تن از سربازان او مجروح شده‌اند و او سریعاً تقاضای اعزام سرباز کرده است. در ۱۰ ژوئیه رئیس ستاد پنجاه نفر دیگر را به همراه یک توپخانه کوهستانی، یک ماکسیم و دو مسلسل لویس اعزام داشت. آخرین اخبار تأیید

نشده حاکی است که شورشیان مواضع خود را ترک کرده‌اند.^{۵۹۶}

قیام عشایر فارس علیه دیکتاتوری رضا شاه ادامه داشت. در اول ژوئن ۱۹۲۹/۱۱ خرداد ۱۳۰۸ ش. سیر رابرت کلايو، سفیر انگلیس، از باغ قلعهک به سیر اوستن چمبرلین، وزیر خارجه بریتانیا، شورش قشقایی‌ها، بهارلوها و سُرخ‌ها را چنین گزارش می‌کند:

«اوضاع فارس همچنان پریشانی بزرگی در حکومت ایران پدید آورده است... سیاست دولت هنوز همان کش دادن و تداوم مذاکرات با علی خان [برادر کوچک صولت‌الدوله] است و در همین حال تمامی نیروی خود را بر تقویت قشون شیراز متمرکز کرده است... یکی از نخستین خواست‌های علی خان و ایل قشقایی آزادی اسماعیل خان صولت‌الدوله و انتصاب او یا پسر ارشدش، ناصر خان، به ریاست ایل قشقایی است...»

میان قشون دولتی و شورشیان بهارلو نیز جنگ در گرفته است... در ۲۳ مه از جنگ بزرگی در حوالی فسا گزارش شده است...

در ۲۲ مه قشون دولتی دشت ارژن را، واقع در مسیر شیراز و بوشهر، پس گرفتند و به سوی کازرون پیشروی کردند. ترتیبی داده شد که راه میان چناراهدار و دشت ارژن حافظت شود؛ بخشی توسط قشقایی‌ها و بخشی توسط قشون رسمی "امیه". اندکی بعد، این ترتیب در هم ریخت. عناصر متمرد دشتستانی و تنگستانی به همراه راهزنان معروف، مهدی سُرخ‌ها و سرمست خان، به علی خان [سالار] پیوستند، در نزدیکی چناراهدار چادر زدند و به هر کس که مخالف آنان بود شلیک کردند...^{۵۹۷}

قیام سُرخ‌ها در ۱۳۱۱ پایان یافت. قشون تحت فرماندهی سرهنگ حسینعلی نامجو، همان که نامش را در زمره اولین فراماسون‌های لژ شیراز آوردم،^{۵۹۸} وارد کوهمره شد و با نیرنگ دو عمویم، ملا سرمست خان کلانتر و عبدالله خان، و دو عموزاده‌شان، ملا لطفعلی و ملا سلیمعلی، را دستگیر کرد. آنان در همین سال به قتل رسیدند. عبدالله خان در اوائل دهه بیست زندگی بود، تیراندازی نامدار و برخلاف من بلند بالا. تازه ازدواج کرده بود و اولاد

596. Robin Bidwell [ed.] *British Documents on Foreign Affairs*, Part II, Series B, University Publication of America, 1991, Vol. 21, Part VI, pp. 164-165.

597. *ibid*, Vol. 24, Persia IX, pp. 18-19.

۵۹۸. همین کتاب، صص ۵۳۶-۵۳۷، ۵۳۹.

نداشت. بعدها، من را به یاد او «عبدالله» نامیدند. نوه ملا لطفعلی، ابرج لطفی، سردار شهید جنگ تحمیلی، است. حاج جهانزیر رحمانی و عده‌ای دیگر نیز دستگیر شدند، آزارها دیدند و پنج شش ماهی زندانی بودند.

از خانواده من دو تن زنده ماندند: مسیح‌الله و حبیب‌الله. مسیح خان را، که بزرگ‌تر بود، چهار پنج سالی زندانی کردند^{۵۹۹} و پدرم را، که نوجوانی ۱۶ ساله بود، یک سال. رئیس دادگاه نظامی که عموها و پدرم و سایر سُرخیان را محاکمه کرد سرهنگ سیف‌الله همت بود. نامجو و همت پیش‌تر افسر «پلیس جنوب ایران» (اس. پی. آر.) بودند که پس از انحلال قشون فوق به ارتش ایران پیوستند.^{۶۰۰} باید بیفزایم، ایرانیانی که در «پلیس جنوب ایران» شاغل شدند همه «انگلوویل» و «نوکر انگلیس» نبودند؛ ولی نامجو، چنان‌که گفتم، از معدود ایرانیانی بود که در اس. پی. آر. ماسون شد. پدر همت اهل آباده و کدخدای روستای همت‌آباد بود.

پس از این زندان، که با شکنجه و شلاق همراه بود و آثار آن بر پشت پدرم ماندگار؛ پدرم در هفده سالگی، تا آزادی برادرش از زندان، سرپرستی زن و پنج فرزند صغیر سرمست خان کلاتر (یک پسر و چهار دختر) را به دست گرفت.

در این رابطه، سه سند درج می‌کنم:

اولی، حکم سرپرستی حبیب شهبازی است به عنوان قیم صغار سرمست سُرخی مورخ ۸ آذر ۱۳۱۵ به امضای «مدعی‌العموم بدایت فارس». در این زمان پدرم بیست ساله بود. دومی، نامه تحکم‌آمیز سرهنگ نامجو بر کاغذ لشکر فارس است کمی پس از آزادی پدرم که خانواده سرمست سُرخی، «طبق امریه مقام معظم فرماندهی لشکر فارس دامت عظمه‌العالی»، که توسط ملا حاجی بابا ناصرو ارسال شده، «فوری کوه تُل خُنک را تخلیه و به محل تخته قاپوی خودتان، قلعه بگدانه و رخسنه، سکنا بگیرید. البته تخلف و مسامحه در اجرای امر باعث مسئولیت شما خواهد بود.» در این زمان پدرم هیجده ساله بود. سومین سند، نامه عتاب‌آمیز ۳ مرداد ۱۳۱۴ نامجو است به پدرم. پدرم، که نوزده سال

۵۹۹. تصوّر می‌کنم تا اواخر ۱۳۱۵ یا ۱۳۱۶ یعنی چهار پنج سال. در ۸ آذر ۱۳۱۵ حکم قیمومیت صغار سرمست خان سُرخی به پدرم داده شده. اگر مسیح خان آزاد بود باید او قیم صغار می‌شد.
۶۰۰. بنگرید به: همین کتاب، ص ۵۳۶.

برای آشنایی با «پلیس جنوب ایران» بنگرید به: فلوریدا سفیری، پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر.)، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.

داشت، می‌خواست طبق سیره عشیره‌ام ملا حاج مراد ناصرو، عموزاده‌اش، را به شیراز ببرد و پیگیر کار اداری‌اش شود. نامجو امر کرد که حق دخالت در امور عشیره و خانواده‌ات را نداری. متن این نامه جالب است:

«۱۴/۵/۳»

حبیب خان شهبازی

به قرار اطلاع حاج مراد ناصرو را شما برده‌اید نزد خود و می‌خواهید با خودتان به شیراز ببرید. به شما ابلاغ می‌دارم چنانچه حاج مراد ناصرو را به شیراز بردید به شدت مسئول خواهید بود. و نیز یک نفر را فوری بفرستید مشارالیه را نزد اینجانب حاضر نماید. رسیدگی به کار او مربوط به شما نخواهد بود. [امضا] نامجو.»

پدرم پس از آزادی از زندان در شیراز درس خواند. اموال خاندانم، که متمول بودند، چپاول شده بود. با چنین وضعی معدل گواهینامه شش ساله ابتدایی پدرم ۱۷/۰۸ بود. سیر شاپور ریپورتر، که در ناز و نعمت می‌زیست، همین مدرک را با معدل ۱۳/۷ گرفت. تصویر هر دو را در صفحات بعد ببینید. در سال‌های بعد، تا سقوط رضا شاه، پدرم هم به سربازی رفت و هم دعوی حقوقی با مؤیدالملک قوامی بر سر مالکیت دارنگان را از سوی خود و سایر خرده‌مالکین با موفقیت به پایان برد. در صفحات بعد این ماجرا را شرح خواهیم داد.

مرحوم حاج شکرالله مرادی، ریش سفید کهن‌سال سُرخ‌ی، آن سال‌ها را برایم چنین توصیف می‌کرد:

«امنیه‌ها به کوهمره می‌آمدند. اگر احياناً چادر سیاهی می‌دیدند آن را با وسایل درون آن به آتش می‌کشیدند. می‌گفتند به جای چادر، کپر بزنید. هر وقت امنیه می‌آمد، بالاخره بهانه‌ای پیدا می‌کرد و ما را جریمه می‌کرد و مقداری از احشام‌مان را می‌برد، به نحوی که یک ساله کاملاً بی‌دام و خانه خراب شدیم. یک روز امنیه‌ای به کپر ما آمد. بهانه‌ای نداشت. خیلی احترامش گذاشتیم. برایش چای ریختیم. موقع چای خوردن، ناگهان بلند شد و فریاد کشید: پدر سوخته‌های دزد! شما به اعلیحضرت همایونی توهین می‌کنید! هراسان شدیم که چه جسارتی کرده‌ایم. گفت: عجب! نمی‌دانید چه غلطی کرده‌اید؟! شما عکس دختر اعلیحضرت را سوزانده‌اید! منظورش عکس دختری بود که در نعلبکی نقاشی شده بود. به این بهانه ته مانده گوسفندمان را گرفت و برد.»

عکس‌هایی دارم از این دوران. در یکی از این عکس‌ها مأمورین امنیه رضا شاهی کت و شلوار مندرس به تن سُرخیان کرده‌اند و آنان را به رقص واداشته‌اند. در کدامین دوره از تاریخ ایران می‌توان چنین تحقیری را دید؟ عکس دیگر، مأمورین امنیه را در کنار سیاه چادر

سُرخیان، قبل از به آتش کشیدن آن، نشان می‌دهد. اتفاقاً، محل این چادر در کوهپایه دلو است؛ همان جایی که امروزه شرکت احرار به «باغ‌شهر» تبدیلش می‌کند!

با سقوط دیکتاتوری رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰، ایلات و عشایر ایران، پس از یک دهه تخته‌قاپوی اجباری، مجدداً زندگی کوچ‌نشینی را از سر گرفتند و عموم، مسیح‌خان، و پدرم، حبیب‌خان، به میان ایل و عشیره خود بازگشتند.

بدینسان، از شهریور ۱۳۲۰ عموم، مسیح‌خان شهبازی، کلانتری کوهمره را به دست گرفت. «کلانتر» یک ساختار کهن ایرانی است که در دوران سلجوقی «رئیس» خوانده می‌شد و از دوران صفوی «کلانتر» نام گرفت. این نهاد تا سال ۱۳۳۵ ش.، که به‌طور رسمی ملغی شد، در ایران وجود داشت. ایلات و عشایر و بلوک‌های روستایی^{۶۰۱} و محله‌ها و صنوف شهری و اقلیت‌های دینی دارای «کلانتر» و «کدخدا» بودند. «کدخدا» نهادی فروتر از «کلانتر» بود. در شهرها، هر محله دارای یک «کدخدا» و کل شهر دارای یک «کلانتر» بود. مثلاً، شهر شیراز که، به جز محله کلیمیان، به ده محله تقسیم می‌شد، دارای ده «کدخداباشی» بود و در رأس آنان یک «کلانتر» جای داشت.

محله کلیمیان جامعه‌ای مستقل و بسته بود. یهودیان در درون خود احکام فقه تلمودی را اجرا می‌کردند و به این دلیل بیگانه را به محله خود راه نمی‌دادند. در رأس آن خاندان ملامد جای داشت. ملا رحامیم ملامد خاخام بزرگ کلیمیان شیراز در دوره ناصری بود که در سال ۱۹۰۶ م. به فلسطین رفت. ملامد خاندانی کهن است. نیای‌شان، خاخام مه‌یر ملامد، منشی ایزابل، ملکه کاستیل، بود؛^{۶۰۲} همو که در ۱۴۹۲ م. غرناطه، آخرین شهر اسلامی اسپانیا، را فتح کرد و سپس کریستف کلمب را راهی دریاها نمود. کلمب در این سفر به قاره آمریکا رسید.

۶۰۱. بلوک را می‌توان معادل دهستان دانست با یک تفاوت اساسی: بلوک یک واحد طبیعی بود. به عبارت دیگر، منطقه‌ای بود که مردم روستاهای آن منطقه خود را با آن تعیین هویت می‌کردند. مثلاً اهالی سیاخ می‌دانستند که اهل سیاخ، یا «سیاخی»، هستند. این تعیین هویت طی سده‌ها و به دلیل ارتباطات جغرافیایی و قومی و خویشاوندی شکل گرفته بود. تا دوره قاجاریه «بلوک» واحد طبیعی تقسیمات کشوری در مناطق روستایی ایران بود. در تقسیمات کشوری دوران پهلوی، به دلیل عدم شناخت از سرزمین پهناور ایران و «حاکمیت از بالا» توسط دیوان‌سالاران، در برخی موارد «دهستان» با «بلوک» منطبق نشد و واحدهای طبیعی محلی به‌طور مصنوعی تجزیه شده یا واحدهای غیرطبیعی ایجاد شده است. این فرایند پس از انقلاب تداوم یافت و در برخی موارد وخیم‌تر شد و معضلات فراوانی آفرید.

۶۰۲. شهبازی، زرسالاران، ج ۲، ص ۳۴.

پس از فوت **میرزا محمد کلانتر** (۱۲۰۰ ق. / ۱۷۸۵ م.) در زمان حکومت **جعفر خان زند**، کلانتری شهر شیراز در دست **خاندان قوام** قرار گرفت و این امر، به جز برخی مقاطع کوتاه، موروثی شد و در تمامی دوران قاجاریه تداوم یافت. در دوران‌های صفوی و زندیه، این ساختار خودویژه ایرانی سرشتی دمکراتیک و انتخابی داشت. در این باره به‌طور مشروح سخن گفته‌ام.

کلانتری عمومیم مورد تأیید دولت تهران و مقامات کشوری و لشکری استان فارس بود. **مسیح خان کلانتر** در سال‌های بحرانی و پرتنش پس از شهریور ۱۳۲۰ نه تنها در کوهمره سُرخ‌ی و سیاخ انضباط و امنیت برقرار کرد، بلکه محبوبیتی فوق‌العاده، فراتر از کوهمره سُرخ‌ی، در بسیاری از مناطق فارس به دست آورد. هنوز سلوک مردم‌دارانه او مشهور است حتی در میان مردم کوهمره جروق و سایر مناطق همجوار کوهمره سُرخ‌ی، به‌ویژه گرمسیرات فراشبند و گره (جره) تا گناوه و سایر بنادر بوشهر که با کوهمره مراد شده‌اند. مقر کلانتری‌اش قلعه‌اش در روستای **ریچی** بود. سپرده بود اگر کسی وارد قلعه‌اش شد حق پرس‌وجو از او نداشتید شاید بخواهد به دلیل تنگدستی روزها و ماه‌ها بماند. در خانه‌اش باز بود و بر سر سفره‌اش همواره ده‌ها نفر حضور داشتند. در این سال‌ها، قلعه پدرم در **دارنگان** بود و او نیز چنین وضعی داشت.

عمومیم، **مسیح خان کلانتر**، بلاعقب بود. او از جانب مادر به طایفه **بُگی سُرخ‌ی** تعلق داشت. **بی‌بی جهان**، مادر **مسیح خان** و سرمست خان کلانتر، دختر **مزییر (مزارع) جمعه** بود که تبارش به **زائر ملک هادی** از طایفه **بُگی** می‌رسید. زائر ملک هادی نیای خاندانی است که امروزه شامل بیش از ۲۰۰ خانوار است. این خاندان به **هادی مَلِکی‌زار** شهرت دارد. برادر مزارع جمعه، به نام **مزییر (مزارع) عبدالحسین**، در دوره دوم حکومت **فرهاد میرزا** معتمدالدوله گج گرفته شد.

مسیح‌الله شهبازی در شهریور ۱۳۳۵ در **چهل و شش سالگی** درگذشت. در آن زمان یک ساله بودم. **رادیو تهران** بمناسبت درگذشت او برنامه‌ای نیم ساعته پخش کرد که متن پیاده شده آن را دارم. طبق وصیتش او را در آرامگاه **شاهزاده حسین (س)** در **چنارفاریاب** دفن کردند. این معتبرترین امام‌زاده کوهمره است. شاهزاده حسین (س) از خویشان نزدیک امام رضا (ع) است که در جریان کشتار کاروان بنی‌هاشم در کوهمره، که منجر به فرار **احمد بن موسی شاهچراغ (س)**، پسر بزرگ امام موسی کاظم (ع)، به شیراز و شهادت وی در این شهر شد، در بین راه به قتل رسید. پدرم خطاب به من وصیت کرده بود که جنازه‌اش را تحویل بگیرم و در کنار قبر برادرش در شاهزاده حسین (س) دفن کنم. جنازه را ندادند. در همان سحرگاه تیرباران در تاریکی و به سرعت در گورستان دارالسلام شیراز دفن کردند.



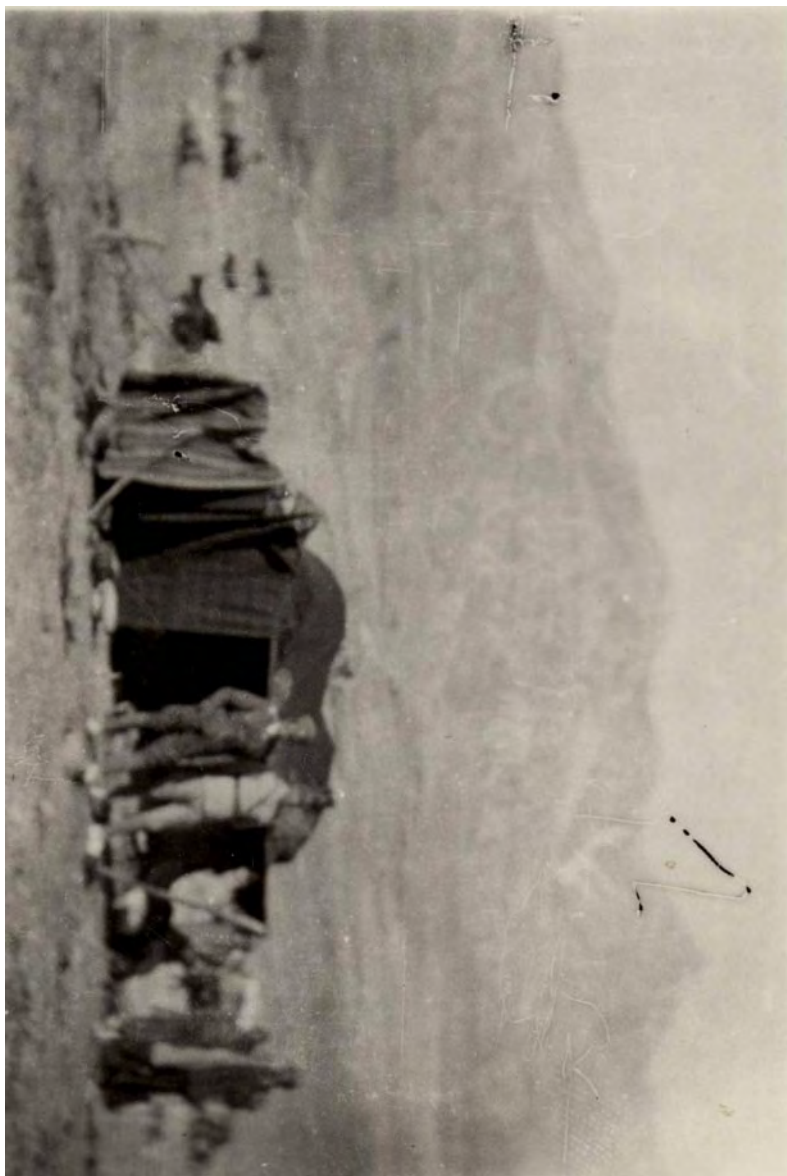
عمویم سرمست خان کلانتر در تیر ۱۳۰۹ ش.، شهادت در ۱۳۱۱ ش.



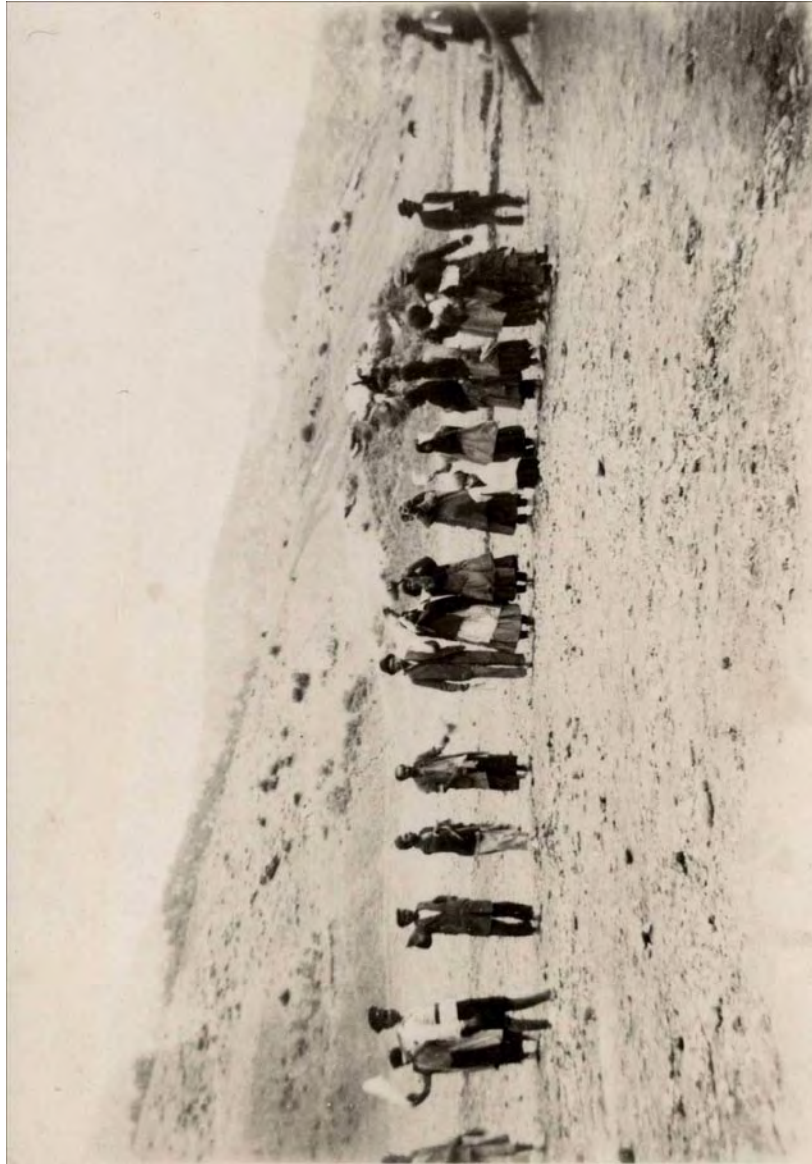
از راست: نامدار خان سلطانی، سرمست خان کلاتر، نایب عیدی محمد شکفتی،
 مسیح خان شهبازی (تیر ۱۳۰۹ ش.)



از راست: حاج نامدار خان سلطانی، ملا عبدالحسین جانبازی (ایستاده)، مسیح خان شهبازی، ملا مهرعلی رحمانی، ناشناس (ایستاده)، حاج جهانزیر رحمانی (خرداد ۱۳۰۹ ش.).



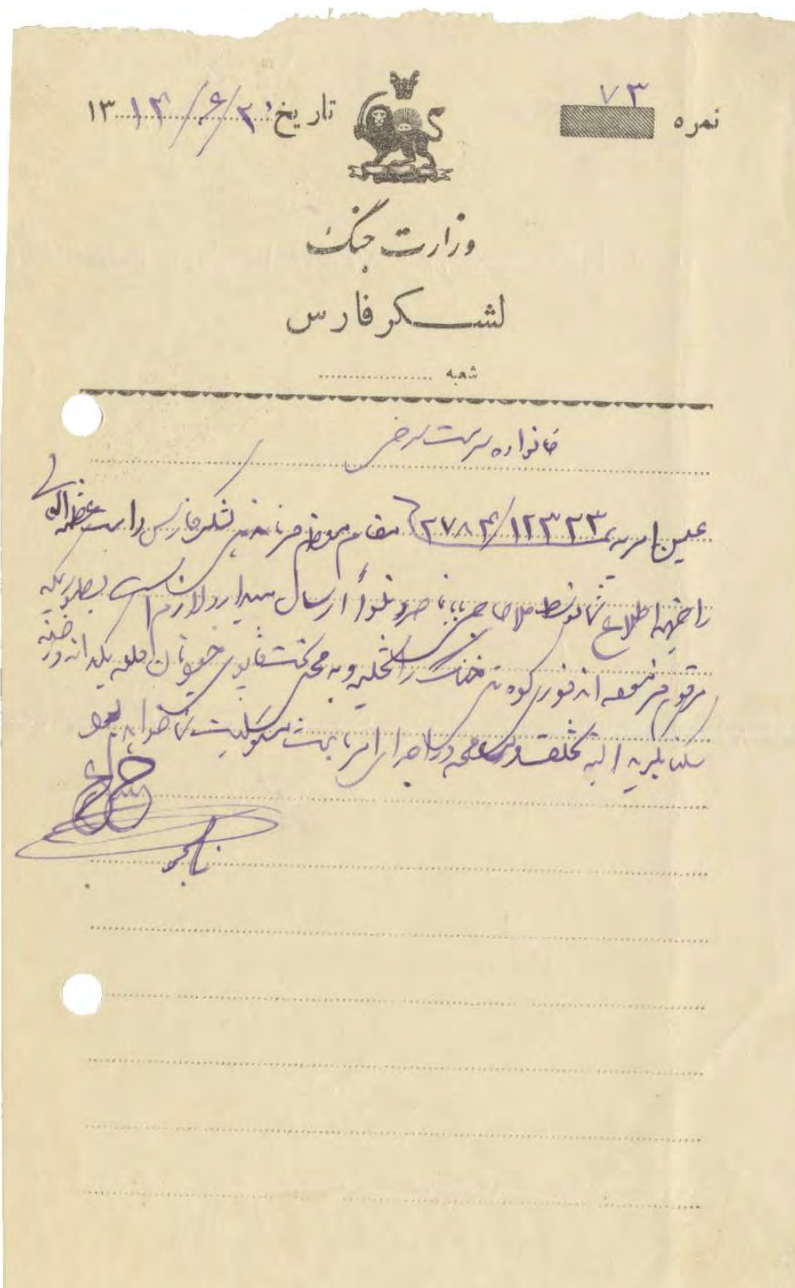
مأمورین تخته قاپوی رضا شاهی در مقابل چادر سُرخ‌ها، کوهپایه دلو
(محل کنونی باغ‌شهرهای شرکت احرار فارس)



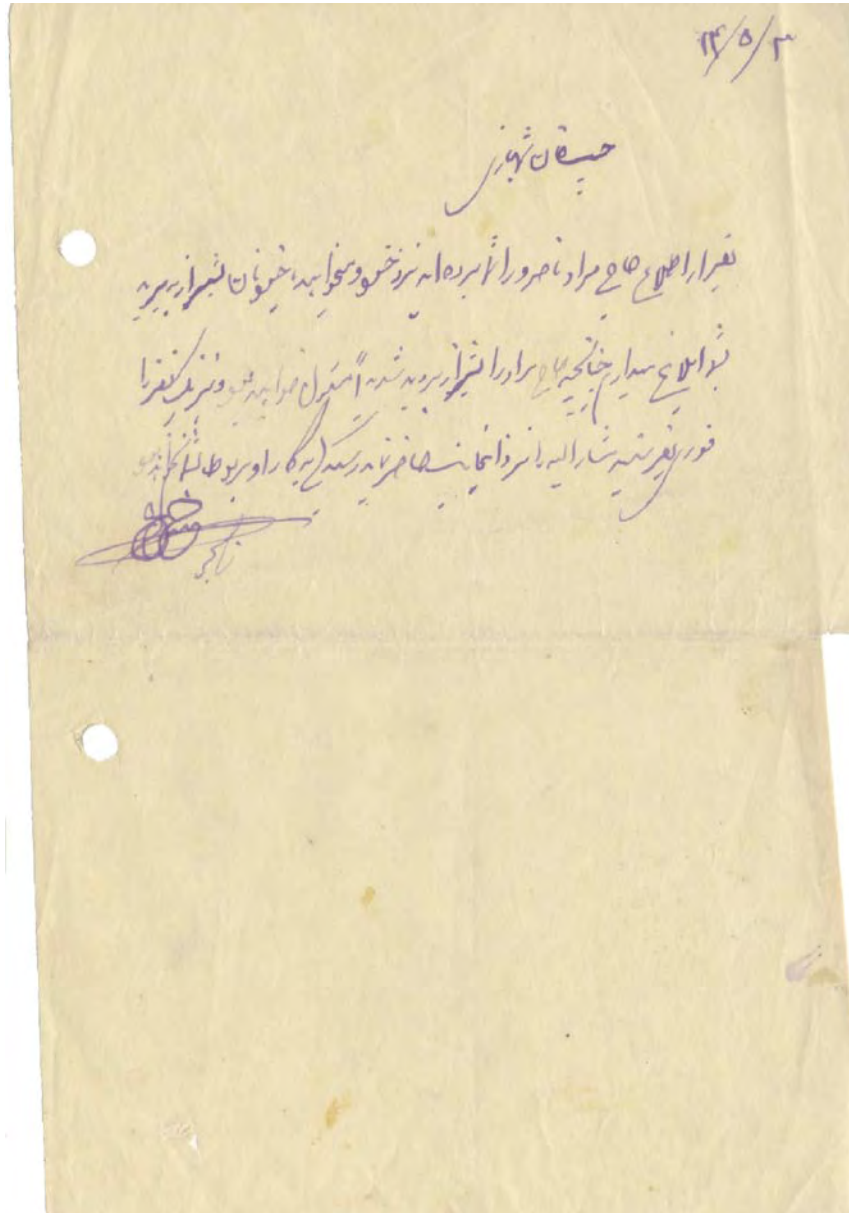
مأمورین امنیه رضا شاهی، سُرخیان در لباس جدید مجبور به رقص شده‌اند.
در کدامین دوره از تاریخ ایران می‌توان چنین تحقیری را دید؟



به موجب این حکم پدرم در بیست سالگی قیم صغار مرحوم سر مست خان، عمویم، شد.



دستور سرهنگ نامجو به پدرم: بیلاق خود در کوه تل خنک را تخلیه کنیدا!



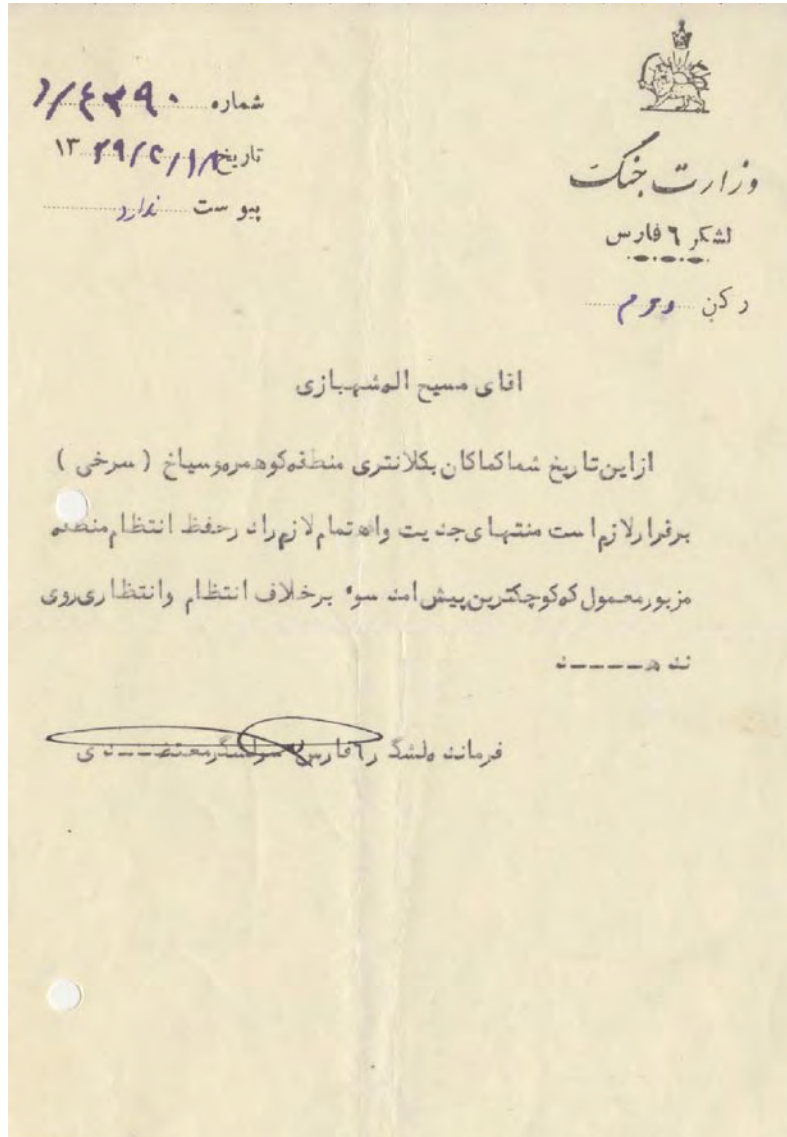
نامه تحکم آمیز سرهنگ نامجو به پدرم: امور سُرخس ها ربطی به تو ندارد!



تصدیق شش ابتدایی پدرم با معدل ۱۷/۰۸



تصدیق شش ابتدایی سیر شاپور ریپورتر با معدل ۱۳/۷



نمونه حکم کلانتری عموم، ۱۸ خرداد ۱۳۲۹

۲۴/۲۳

این بندگان نه تنها در این باره که قدران بسیار در عووض نامور که قدران
 و مندرج به در که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران فرکان در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 حضرت اوست به رسم حق که در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران

تقریباً تمام که از در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران

محمد باقر و بی بیان که در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران
 که قدران در و در هر دو بکن که قدران در و در هر دو بکن که قدران

اعلام رضایت
 کدخدایان بلوک
 سیاخ و دارنگان از
 عمومی، به امضای
 مشهدی نگهدار
 پرهیز کار کدخدای
 باب ایور، عوضعلی
 نامور کدخدای
 ایور، غلامعلی
 بهادری کدخدای
 دره، احمد دهقان
 کدخدای فورجان،
 نورالله زارع
 کدخدای خارکان،
 راه خدا منوچهری
 و مشهدی زمان الله
 عابدی کدخدایان
 کدنج،
 مشهدی نورعلی
 کدخدای ریشکان،
 محمدطاهر
 اسفندیاری و
 غلامحسین
 سلطانفر کدخدایان
 دارنگان.



عمو و پدرم (سوار بر اسب) در سال‌های ۱۳۲۰



پدرم در سالهای ۱۳۲۰



عمویم، مسیح خان، در اواخر عمر
در پشت سر او مشهدی خانمحمد مسقانی (خاوری) ایستاده که تفنگچی محرمش بود



سنگ قبر عمومیم در امامزاده شاهزاده حسین (س)
(روستای چنارفاریاب، کوهمره سُرخس)

در سال‌های ۱۳۳۰ ش. عشایر فارس، در مناطقی که هنوز زندگی عشایر پا بر جا و گسترده بود، تحت پوشش نظامی لشکر ۶ فارس بودند که بعداً به سپاه ۵ جنوب تبدیل شد. در سال ۱۳۲۹ فرمانده لشکر فوق سرلشکر معتضدی و در سال ۱۳۳۱ سرلشکر محمدتقی مجیدی بود. در سال ۱۳۳۴ سرلشکر اسماعیل ریاحی فرمانده سپاه ۵ جنوب شد. در لشکر ۶ فارس ۹ واحد عشایر را متمایز کرده و در رأس هر واحد یک سرهنگ یا سرگرد گذارده بودند که «افسر اطلاعات عشایری» خوانده می‌شدند. در خرداد ۱۳۳۱ این واحدهای نه گانه عشایری فارس و افسران مربوطه عبارت بودند از:

۱. سرهنگ ۲ نبوی	افسر اطلاعات طایفه دره شوری
۲. سرهنگ ۲ پیروزمند	افسر اطلاعات طایفه فارسیمدان
۳. سرهنگ ۲ حکیمیان	افسر اطلاعات بویراحمد علیا
۴. سرهنگ ۲ آریا	افسر اطلاعات طایفه کشکولی
۵. سرهنگ ۲ احیاء	افسر اطلاعات عرب و باصری
۶. سرگرد پارسیون	افسر اطلاعات دشمن زیاری و ممسنی
۷. سرگرد سرباز وطن	افسر اطلاعات کوهمره سرخی
۸. سرگرد مولوی	افسر اطلاعات طایفه عمله
۹. سرگرد سپانلو	افسر اطلاعات طایفه شش بلوکی

عمو و پدرم، به‌ویژه پدرم، در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مانند بسیاری از سران ایلات و طوایف غیرقشقایی و حتی برخی از خوانین و بزرگان قشقایی، مانند الیاس خان و فریدون کشکولی، در جبهه مقابل ناصر خان و خسرو خان قشقایی، پسران صولت‌الدوله، بودند.^{۶۰۳} در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، ناصر خان و خسرو خان قشقایی، به تأثیر از دوران اقامت و تبعید در تهران و حشرونشر با خاندان‌های اشرافی پایتخت، تصور می‌کردند مالک‌الرقاب همه ایلات جنوب‌اند. ایشان داعیه ریاست بر تمامی ایلات و طوایف فارس را، اعم از قشقایی و غیرقشقایی، داشتند که عملاً به معنی حاکمیت بر سراسر خطه جنوب بود. این امر در شیوه نگارش نامه‌های ناصر خان قشقایی به عموم، مسیح خان، کاملاً نمایان است. لقب «معمدمالسلطان» که برای عموم به کار برده نیز جالب است؛ یعنی من سلطانم و تو معتمد من. به دلیل این

۶۰۳. برای شناخت سران ایلات و عشایر فارس در آن زمان بنگرید به عکس ص ۳۹۸.

خلق و خو و شیوه نگرش، که به‌ویژه در خسرو خان در اوج بود، آنان در تعارض با ایلات و طوایف غیرقشقایبی قرار گرفتند. کار به جایی رسید که خسرو خان در ۵ مرداد ۱۳۲۵ **محمد خان ضرغامی**، رئیس ایل باصری، را در شهر شیراز از جلوی ساختمان فرمانداری نظامی ربود و حدود هشتاد روز او را در اردوی خود زندانی کرد.

عمویم **مسیح خان**، که در ریچی کلانتری منطقه را به دست داشت، و پدرم، که در **دارنگان** زندگی و کشاورزی می‌کرد و با برادرش همکاری؛ به‌رغم تمایل شدید ناصر خان، در خلع سلاح نیروهای نظامی **سمیرم** (۶-۱۱ تیر ۱۳۲۲)، که به قتل **سرهنک حسنعلی شقاقی** و عده‌ای نظامی بی‌گناه انجامید، شرکت نکردند. کشتار سمیرم با هیچ منطقی قابل توجیه نیست. تنها هدف ناصر خان و خسرو خان از خلع سلاح خونین نیروهای ارتش در سمیرم گردآوری سلاح و مهمات بود برای تحکیم اقتدار نوپای خود و بس. ناصر خان نامه‌های متعدد به عمویم نوشت که یک نمونه را ذکر می‌کنم. در این نامه، مورخ ۶ فروردین ۱۳۲۲، لحن ناصر خان آمرانه است:

«۲۲/۱/۶»

معمدالسلطان مسیح خان شهبازی

من موکداً چندین فقره دستور داده‌ام که با تفنگچیان خود حرکت کرده بیاید نزد من باشید. تصور می‌کنم نرسیده است. به وصول این دستور یک دقیقه تأخیر نشود و با کلیه تفنگچیان خود حرکت کرده در موکک به من ملحق شوید. یک ساعت غفلت نشود. صمیمیت و خدمتگزاری شما را اطمینان دارم که لازم به توضیح نیست و محبت قلبی من را هم ایمان داشته باشید. فقط چند نفر برای دیده‌بانی آن حدود بگمارید، با بقیه حرکت کرده بیاید.

محمدناصر قشقایبی»

عمو و پدرم به نامه‌های ناصر خان اعتنا نکردند. قشون سمیرم تارومار شد و ناصر خان برای «سوزانیدن» دل عمویم ماجرای این تاراج را با آب و تاب برایش نوشت و از غنائیم خود، با اغراق، سخن گفت. این بار لحن دوستانه است.

«۲۲/۴/۲۱»

معمدالسلطان مسیح خان شهبازی

... اخبارات سمیرم را البته تاکنون اطلاع پیدا کرده‌اید. معهدا، خلاصه جنگ را برای اطلاع شما می‌نویسم. ستون متمرکز در سمیرم و ستون اعزامی که از اصفهان برای کمک به ستون سمیرم می‌آمده بالغ بر سه هزار و پانصد نفر بوده، پس از بیست و چهار ساعت جنگ مجبور به تسلیم شده‌اند و سه هزار و پانصد قبضه

تفنگ و شش عرابه توپ بزرگ و تعداد بی‌شماری مسلسل سنگین و سبک و چندین دستگاه زره پوش و تانک و کامیون سربازبر و ملیون‌ها فشنگ به غنیمت نیروهای قشقایی درآمده. محض اطلاع نوشتیم...

محمدناصر قشقایی»

عمو و پدرم با «**نهضت جنوب**» نیز همراهی نکردند و کوهمره را از این غائله کنار کشیدند. «**نهضت جنوب**» شورشی بود که دولت‌های بریتانیا و آمریکا، برای ایجاد موازنه با اقتدار اتحاد شوروی و فرقه دمکرات در آذربایجان، به پا کردند. ناصر خان و خسرو خان و محمدحسین خان و ملک منصور خان (به ترتیب اهمیت نه به ترتیب سن)، چهار پسر صولت‌الدوله قشقایی، در شهریور ۱۳۲۵ خواستار اعطای خودمختاری به فارس شدند. دو نیروی ناهمگون با «**نهضت جنوب**» برادران قشقایی مقابله کردند: **حزب توده** که در اطلاعیه‌های خود به عشایر به شدت توهین می‌کرد، از «جنش غارتگرانه عشایر جنوب» نام می‌برد و تا بدان جا پیش می‌رفت که سیاست‌های سرکوب‌گرانه رضا شاه علیه عشایر را توجیه می‌کرد و می‌نوشت:

«عشایر جنوب ایران که در دوران دیکتاتوری رضا خان طبق مقتضیات آن زمان و سیاست خاص امپریالیسم خلع‌سلاح و قلع‌و‌قمع گشته بودند، بعد از شهریور ۱۳۲۰ طبق سیاست جدید امپریالیسم مورد حمایت اربابان نفت و دولت‌های دست‌نشانده ایران واقع گشتند.»

و آیت‌الله سید نورالدین شیروزی (حسینی‌الهاشمی)، مجتهد مقتدر شیراز و رهبر **حزب برادران**، که برادران قشقایی را «ولگردهایی» می‌خواند که «تحت هیچ پرنسیبی نیستند».^{۶۰۴} کوهمره منطقه‌ای استراتژیک است و محل گذر بخش مهمی از ایل قشقایی در کوچ سالیانه. جبال کوهستانی - جنگلی پهناور و تسخیرناپذیر فوق بر شیراز مشرف است و اقتدار نظامی در کوهمره یعنی سلطه بر شهر شیراز. بدینسان، تلاش برادران قشقایی برای استیلا بر کوهمره آغاز شد و ستیز خسرو خان با عمو و پدرم. جنگ‌های خونینی در گرفت. عمو و پدرم ناچار بودند از حمایت ارتش برخوردار شوند. بدینسان، آنان در جبهه غیررسمی ایلات و عشایر غیرقشقایی قرار گرفتند که در مقابل حاکمیت برادران قشقایی بر خطه جنوب ایستادگی می‌کرد. این جبهه ناهمگون بود. به‌رغم این‌که آنان در زیر فشار

۶۰۴. فوق‌العاده مهر/یزد، بدون تاریخ.

خسرو خان بودند، و به‌رغم پیوند خسرو خان با جبهه ملی و دولت و شخص دکتر مصدق، عمو و پدرم از کودتای ۲۸ مرداد حمایت نکردند. یادداشت کوتاهی از عمویم دارم که از ریچی به پدرم در دارنگان نوشته:

«تلگراف تبریکی به جناب دکتر مصدق به‌وسیله دکتر شایگان فوراً بدهید مخابره، پشتیبانی مجدد بیست هزار نفر نفوس کوهمره و طوایف سُرخ‌ی از دولت ملی اعلام دارید. خیلی زود اقدام نمائید. ممکن است نورچشمی سلطانفر را چند روزی در شیراز بفرستید باشند و با اعتماد^{۶۰۵} بیدار کارها باشند. دوست و آشناها را ببیند که ما باید چه بکنیم. خیلی لازم است.»

این یادداشت متعلق به ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ است و شکست کودتای اوّل و دستگیری نصیری و فرار شاه به بغداد و سپس به رم.

اسنادی در دست دارم که نشان می‌دهد از ۱۱ تیر ۱۳۳۲ ستاد لشکر ۶ فارس مرتب عمو و پدرم را به شیراز احضار می‌کرد و این دو بهانه می‌آوردند و حاضر نمی‌شدند. آخرین نامه دقیقاً به تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است به امضای سرهنگ ستاد زهدی رئیس ستاد لشکر ۶ فارس.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ناصر خان و خسرو خان قشقایی از ایران تبعید شدند و تا انقلاب (۱۳۵۷) در آمریکا و آلمان بودند. دو سه سالی به جنگ قدرت با سپهبد زاهدی و تثبیت دیکتاتوری محمدرضا شاه گذشت تا سرانجام از سال ۱۳۳۵ باز فشار بر عشایر جنوب آغاز شد. در اواخر سال ۱۳۳۴ سرلشکر اسماعیل ریاحی فرمانده سپاه ۵ جنوب (لشکر ۶ فارس سابق) شد و کمی بعد فرمان خلع سلاح عشایر را اعلام کرد. روزنامه کیهان در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۵ اطلاعیه او را منتشر کرد که تا اوّل فروردین ۱۳۳۶ به عشایر جنوب فرصت داده بود سلاح‌های خود را تحویل دهند. در اوّل تیر ریاحی مصاحبه‌ای کرد که مضمون آن فراتر از خلع سلاح بود. این مصاحبه نشان می‌داد که حکومت پهلوی باز سیاست سرکوب عشایر فارس را در پیش گرفته است؛ همان سیاستی که

۶۰۵ کمال اعتماد، منشی پدرم. مرحوم کمال اعتماد، که در ۱۰ بهمن ۱۳۸۱ فوت کرد، بسیار مورد علاقه و اعتماد پدرم و منشی او بود. پسر خواهر مهدی صدرزاده جهرمی بود. مهدی صدرزاده چند دوره متوالی، که سردار فاخر حکمت ریاست مجلس را به دست داشت، نایب‌رئیس مجلس بود. عکاس ماهری بود. تقریباً تمام عکس‌هایی که از عمو و پدرم موجود است توسط اعتماد گرفته شده.

پیش‌تر رضا شاه دنبال کرد و به نابودی خاندان من در سال ۱۳۱۱ انجامید. ریاحی در این مصاحبه گفت:

«امروز من به نام فرمانده نیروی جنوب به اطلاع می‌رسانم که دوران خودسری و ملوک‌الطوایفی پایان یافته و دیگر امکان ندارد وقایعی مانند سال‌های ۲۰ تا ۲۵ و سال ۳۲ در این استان روی دهد. من با اعتقاد و ایمان ضمانت می‌کنم که دوران خودمختاری و ملوک‌الطوایفی تجدید نخواهد شد... این حرف قابل قبول نیست که چند نفر خان دور هم جمع شده و با تمایل و اراده دولت مخالفت نمایند. این حرف را از من بشنوید و قبول کنید که دیگر خان نمی‌تواند علیه نیروهای انتظامی به مقاومت برخیزد... امسال دویست هزار نفر مردم عشایر [فارس] بیست میلیون گوسفند را نقل و انتقال دادند در صورتی که یک گوسفند پوزه به زمین نزد و ناراحتی و شکایتی نمود. این موضوع به واسطه فداکاری افسران و سربازان به وجود آمده...»^{۶۰۶}

این خصومت ژرف و کینه غیرمنطقی با سران عشایر فرق می‌کرد با نگاه امام خمینی؛ که در آذر ۱۳۴۱، در پاسخ به تلگراف سران ایلات و طوایف پاپی، عشایر را «ذخیره اسلام» و «جنود امام زمان (ع)» خواندند: «در حقیقت شما آقایان ذخیره اسلام و از جنود امام زمان علیه السلام هستید که در مواقع مشکلات همقدم با روحانیت و برای حل آن اقدام می‌نمائید. خداوند برکات خود را به شما آقایان عزیز نازل فرماید.»^{۶۰۷} این دیدگاه امام در زمان شروع قیام پدرم است که اندکی بعد، از اول دی ۱۳۴۱، آغاز شد.

مصاحبه سرلشکر ریاحی سرآغاز فشار شدید بر مردم کوهمره و سایر مناطق عشایرنشین فارس بود که سرانجام واپسین قیام عشایر جنوب ایران را علیه حکومت پهلوی پدید آورد. پدرم رهبری این قیام را در کوهمره به دست داشت.

دشمنان پدرم چه موجوداتی بودند؟

صرفنظر از کسانی چون اسدالله علم، دو تن از این دشمنان، که بیش‌ترین خصومت را علیه پدرم بروز دادند، و پس از شهادت او اموال ورثه صغیرش را به تاراج دادند، اسماعیل ریاحی و عبدالعظیم ولیان بودند.

در دوران فرماندهی سرلشکر ریاحی بر سپاه ۵ جنوب، سرگرد عبدالعظیم ولیان آجودان

۶۰۶ کیهان، اول تیر ۱۳۳۵.

۶۰۷ صحیفه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۹۸.

و همه‌کاره‌اش بود. ریاحی و ولیان بدنام ولی با جیب پر از شیراز رفتند. به شدت اخاذی کردند. از مالکین و سران طوایف وجوه هنگفت گرفتند. بی‌اخلاق و زبانه نیز بودند. آنان فردی به‌نام **سروان خالصی** را افسر انتظامات کوهمره کردند که مردم را به ستوه آورد. ریاحی و ولیان همین رویه را در وزارت کشاورزی ادامه دادند. **سپهبد اسماعیل ریاحی** وزیر کشاورزی دولت **اسدالله علم** و **سپس حسنعلی منصور** شد و **سرگرد عبدالعظیم ولیان** بازرس ویژه و مأمور ارتباط وزارت کشاورزی با دستگاه‌های انتظامی و امنیتی. ریاحی اندکی بعد ولیان را، که واسطه رشوه‌گیری‌هایش بود، مدیرکل بازرسی وزارت کشاورزی کرد و کمی بعد، در اوائل ۱۳۴۳، **معاون وزیر و سرپرست سازمان اصلاحات ارضی**. در سال ۱۳۴۶ **سازمان اصلاحات ارضی وزارتخانه‌ای مستقل شد به‌نام «وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستایی»**. **ولیان اولین وزیر آن بود همانگونه که اولین رئیس سازمان اصلاحات ارضی نیز بود**. در این زمان ساواک ولیان را چنین توصیف کرده است: «فعال، مطیع، در مقابل زن ضعیف، حراف، شارلاتان و بددهن، پشت‌هم‌انداز و دروغ‌گو».^{۶۰۸}

ولیان در هرم دیوان‌سالاری پهلوی رشد کرد و از طریق اخاذی و رشوه ثروتمند شد تا بدان‌جا که فقط در یک مجلس قمار (اردیبهشت ۱۳۵۳) **پانصد هزار تومان** آن زمان باخت. وی در این زمان تنها در یک سفر **چهار میلیون دلار** به آمریکا انتقال داده بود. سند زیر شخصیت حقیر ولیان را نشان می‌دهد:

«ظهر روز ۷/۲/۳۵ [۱۳۵۵] آقای نخست‌وزیر [هویدا] ولیان را احضار [می‌کند] و به او می‌گوید: تغییر کرده‌ای. یاد شده شروع به گریه و زاری کرده و اظهار می‌دارد: با این وضع بی‌پولی چه کار کنم چون متکفل مخارج مادر [و] برادر و فامیلم می‌باشم و محلی برای تأمین معاش ندارم. آقای نخست‌وزیر از اصفیا [وزیر مشاور] می‌خواهد که ولیان را دلداری دهد لکن به وزیر سابق تعاون و امور روستاها می‌گوید: شنیده‌ام زمین شمال‌ات را سی و پنج میلیون ریال فروخته‌ای، دیگر این گریه و زاری چیست؟»^{۶۰۹}

زمانی که ولیان از وزارت تعاون و امور روستاها رفت، البته به خانه نرفت، با حمایت اسدالله علم در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۳ استاندار خراسان و نایب‌التولیه آستان قدس شد، شعر

۶۰۸ عبدالعظیم ولیان به‌روایت اسناد ساواک، ص ۲۹.

۶۰۹ همان مأخذ، صص ۲۱۵-۲۱۶.

زیر به صورت شب‌نامه در ساختمان‌های وزارتخانه پخش شد:
 ولیان رفت و فواحش همه گیسو کردند
 فاسقان از پس و از پیش همه مو کردند
 جاکشان از غم عزلش به سر و سینه زدند
 زلف و ریش از سر و رو، موی ز ابرو کردند
 آذر و عالیه و زهره و زهرا و زری
 دربدر، خاک به سر، جامه خود را کردند
 حاجب پرده و مسئول سرای سری
 جیب خود را ز مواریث حرم آکنند
 آن کسانی که بخوردند ز خوان یغما
 گله از کله و نعلین خود از پا کردند
 واعظ و محتسب و لوطی و قطاع طریق
 از غم چینه دیرینه دل از جا کردند
 زال محمد چو شنید این خبر از اهل حرم
 جملگی ناله کنان خاک به سر افکنند
 اشک تمساح همی ریخت به وقت رفتن
 صنف قوآد در این معرکه غوغا کردند
 اهل مشهد چو شنیدند صفیر دژخیم
 بهر دفع خطرش جهد و تقلا کردند
 چون که نوید شدند از ثمر کوشش خود
 در حریم رضوی قصد مصلا کردند^{۶۱۰}

در ۱۷ آبان ۱۳۵۷ فرمانداری نظامی تهران، به دستور شاه، ولیان و عده‌ای از مقامات بدنام حکومت پهلوی را زندانی کرد. در حوادث روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، ولیان، که به دلیل بیماری قلبی در بیمارستان ارتش بستری بود، گریخت و به آمریکا رفت و در شهر واشنگتن ساکن شد. او نقدینگی کلان خود را، به طمع دریافت بهره بیش‌تر، به یکی از بانک‌های ایرانیان مقیم آمریکا سپرد. در سال ۱۳۷۳ با شنیدن خبر ورشکستگی بانک فوق دچار ایست قلبی شد و مرد. پدرم گرفتار چنین موجوداتی شد و قربانی چنان حکومتی.

رہاست شمشاد خابرننگر

طہن امیر ستاد ارتش انرفہنہا بہا بہشتی د رسال ۲۲۱ تیراند ازین نامید بلوروفہ قد فن فرمایند بہنہ زور اسلحہ و مہمات
 بہ اسرا ان اطلاعات عشایری تحویل پس از خانہ تیراند ازین اسلحہ تحویل رشتہگ رہاست تیراند ستاد و قابل تحویل
 مہمات سال ساخت مہمات ہا بہشتی د صورت جلسہ نہ کردہ و موقہ د رہاست ہونگہ نشنگہاں ہسرتی ہا بہشتی ہونگہ ہمان سال
 د رہاست کرد و نتیجہ اگزار فرمایند .

۱- سرہنگ ۲ تہری	شہرہد و ہ تہرہنگ ہرٹو	وشتی قبضہ تلنگ ہرٹو	ازین نامید بلوروفہ	طہن	درہ گورگی
۲- سرہنگ ۲ پیروزنگ	ہنگد و شصت تہر	وہ قبضہ تلنگ	وہ	وہ	وہ
۳- سرہنگ ۲ حکیمان	ہانسد وشتاد و شخ تہر	وشتی قبضہ	وہ	وہ	وہ
۴- سرہنگ ۲ اریا	ہنسد وشتاد تہر	وہت	وہ	وہ	وہ
۵- سرہنگ ۲ اسحاق	ہنسد و شوق	وہت	وہ	وہ	وہ
۶- سرگرد ہارسین	شہرہد ہنجدہ	وشتی	وہ	وہ	وہ
۷- سرگرد سرہازولین	ہانسد	وشتی	وہ	وہ	وہ
۸- سرگرد مولوی	ہنگد وشتاد	وہ قبضہ	وہ	وہ	وہ
۹- سرگرد سانیو	چہار صد و چہن	وہ ہا قبضہ تلنگ ہرٹو	وہ	وہ	وہ

رہنہ ستاد لشکر ۶ فارس . سرہنگ شمشاد ۲۰۰ مہمات

و نتیجہ اگزار فرمایند .

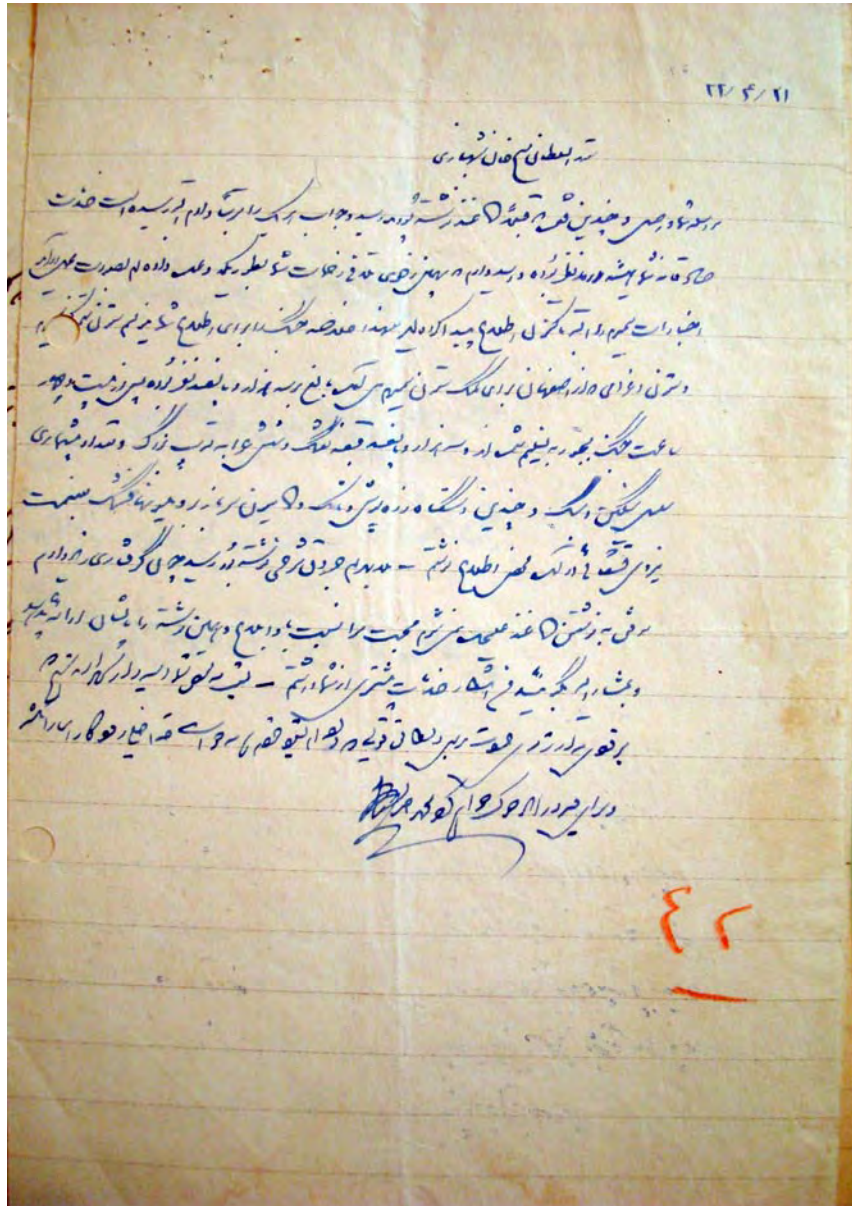
اسلحہ د رہاستی رشتہگہاں شمشاد خابرننگر تحویل صورت جلسہ ہسرتی واطہن ہقررات وہ ستور اہر تہن ہونگہ نشنگہاں ہسرتی
 واطہن سال ساخت کہ د رہاست بہ شہ ہد خابرننگر و نتیجہ اگزار فرمایند .

از طرف رشتہگہاں لشکر ۶ فارس . سرگرد اصغ شعی

واحدهای مهم عشایری فارس در خرداد ۱۳۳۱

۱۳۱۹
 تهر لعلان میج عالی لمان
 من سرکه آ فندی نو و سره دلدار و با لعلان
 عفو و ک کرده باشه نفع باشه لعلان
 نرسیده - برادر ای دلدار که قه نافر
 نو و با کله لعلان نو و ک کرده و سرکه
 من لعلی نو و ک کرده غفلت نو
 صحت و فخر لعلان را چندان دل
 و لعلی به دفع است و صحت کل فرخ لعل
 این دانه باشه فقط فخر برار
 دیمه با آن آ کنه نو لعلان به لعل
 و ک کرده باشه لعلان
 ۸

نامه ناصر خان قشقایی به عمویم، مسیح خان شهبازی
 برای پیوستن به او و شرکت در جنگ سمیرم، ۶ فروردین ۱۳۲۲



گزارش جنگ سمیرم و غنایم ان
 نامه ناصر خان قشقایی به مسیح خان شهبازی، ۲۱ تیر ۱۳۲۲

فوق العاده پارس

طلیعه

نهضت آزادیخواه

عموطلتان محترم: ممکن است حوادث اخیر و نهضت تیلات و عشایر و کلیه مردم فارس یک‌طریقی یعنی توده چپ‌های بی وطن بر خلاف حقایق امور جلو داده و آذنان عمومی را متوجهی حرب توده می‌باشد و این نهضت عمومی برای احقاقی حقوق فراموش شده مردمان فارس چندین هزار نفر از بهترین فرزندان این آب و خاک است و آنچه را که ملت فارس می‌خواهد ابداً اعلامه بوجدت ملی و حفظ اصول مرکزیت کشور نماید در تقوین همین حقوق هم بسیار متأخر از این نهضت بود زندگانی عمومی اهالی ایران بویژه برادران فارسی است و بس.

اینک برای استعمار هم و طغان عزیز و آفات، اجراجوئی توده چپ‌ها و رد کاذب و جعلیات منتشره از ناحیه آنان عین و نوشت تلگراف آقایان محمد ناصر خان و خسرو خان و محمد حسین خان و ملک منصور خان قشقایی را که به منظور جناب آقای قوام السلطنه نخست‌وزیر اصلاح طلب ایران بخاریه شده ذیلاً درج می‌نمایم تا از تمییزات مستعدیات سران تیل قشقایی که عین منظور و مقصود تمام مردمان فارس است که عموم مردم نیستند گریزدند و مشتاقانه جویان و آشوب طلبان باز شود و همه کس بدانند که رجال فارس در هیچ‌وقت سوزمان در هر گونه شرافتی از وطن پرستی و دامت دوستی نیست بر نخواهند داشت.

ایشهت مثن تلگراف:

جناب اشرف آقای قوام السلطنه نخست‌وزیر محترم. در نوشت کوشش گیهان مهر ایران مرد امروز ستاره رهبر دادان ایران ما ایران اصفاهان عرفان نقش جهان شیراز استیختر گلستان بیغام بازم سرورش جهان نمایان ایران آینه فارسی دستاویز بطوری که خاطر مبارک که ملا مسبق است در این مدت مکرر مشاهده می‌شود که این قطعه وسیع را از خلیج ایران خارج ایلات و عشایر و اهالی فارس در نتیجه حکومت ۲۰ ساله ایجاد نمود و مشاهده می‌شود که این قطعه وسیع را از خلیج ایران خارج و تمام توجهات به نقاط دیگر می‌گردد و بشود نظر بفرمانده که بشخص جناب اشرف و مصالح کشور داریم که بهترین شاهد آن خدمات گذشته خانوادگی خود در زمان حضور و وفاداری‌های ایل قشقایی عموماً می‌باشد در آن مدت هر اندازه رؤسای طوایف قشقایی و سایر ایلات و عشایر جنوب که طبعاً بیشتر با قشقایی مربوط بوده و مستند وضعیت ناگوار را که تمام آنها آنگار است با نهادن در ادب و آنچه مقدور بوده از نصیحت و در داری نکرده از هر نوع اقدامی جلو گیری شده اگر با حضا و به رسمی که در ادارات لشکر و نگهبانی موجود است، مراجعه فرمایند معلوم میشود امنیتی که اخیراً در فارس و بنابر برقرار بوده در هیچ زمان سابقه نداشته ولی امروز طوری است که عموم اهالی اعم از ایلات و شهرستانها برای بدست آوردن حقوق حقه با بهال شده خون قیام و مطلب طوری است که جلو گیری آن از عهد ما خارج و اگر تاغر و بدوشنبه اول مهر ماه ۱۳۲۵ تکلیف قطعی معین نشود هر اتفاقی رخ بدهد در مقابل تاریخ و وجدان مامورد سلامت نخواهیم بود و چون علاوه بر مقام نخست و زبری و مسوولیت مانداری به شخص حضرت اشرف اراحت صمیمانه داریم این نکته را بعرض می‌رسانیم که تصور نشود این عریضه تلگرافی مانند سایر عریض و حقایقی که بعرض رسانده ایم و مناسفانه مورد توجه واقع نشده است بلکه تقاضاهای عمومی ایلات و عشایر که گلبه اهالی فارس در آن شرکت دارند از فری است که ذیلاً بعرض می‌رساند.

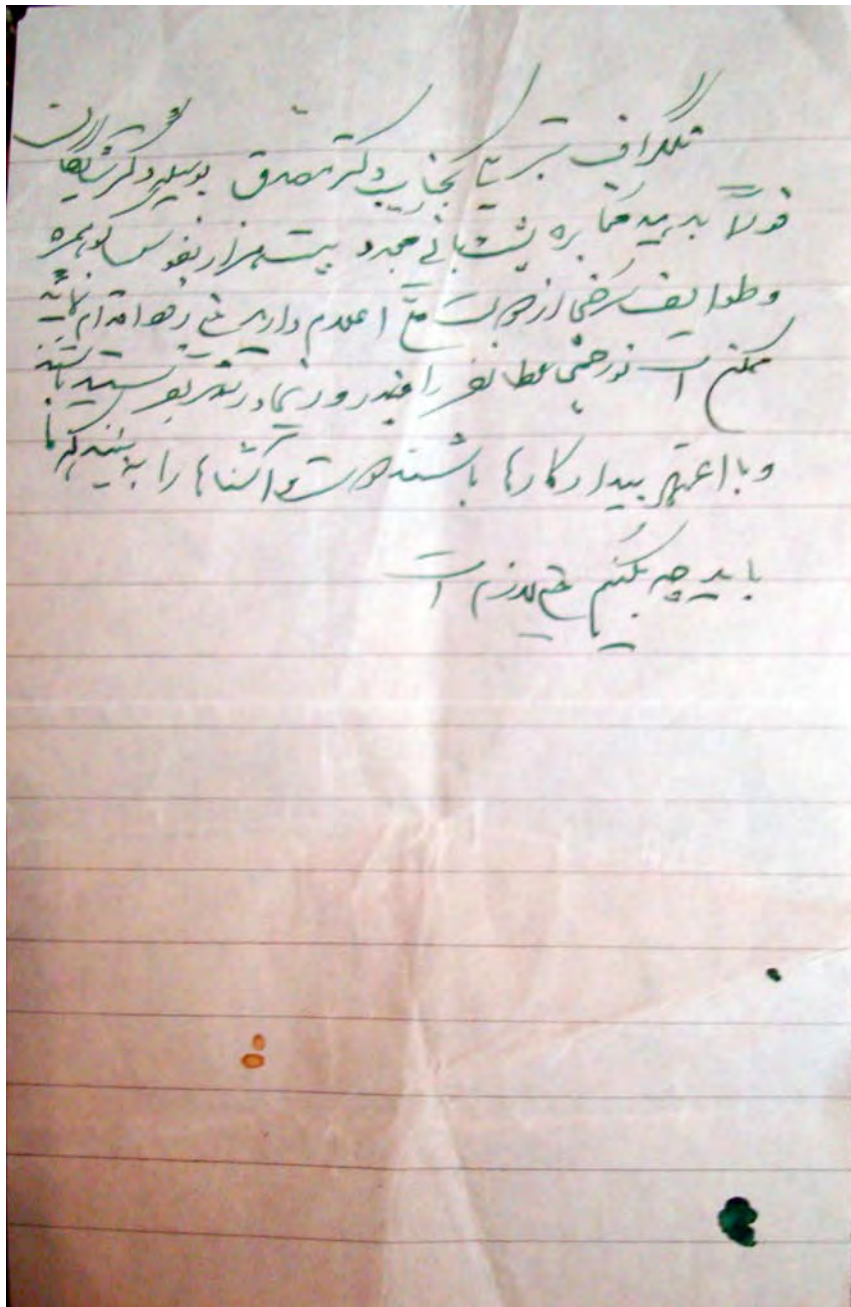
۱. تغییر و ترمیم فوری کابینه و تعیین اشخاصی که معروف بصحت عمل و وطن پرستی هستند.
۲. تغییر روسا ادارات حساس آرتش و تبدیل افرادیکه معروف به وطن پرستی و صحت عمل هستند.
۳. محاکمه و مجازات عمال ناصح بیست ساله دیکتاتوری که سوء سلوک و بدرفتاری و وضعیت دارائی و زندگی ایشان بر همه کس مکتوف است.
۴. برگذاری کارهای ادارات فارس از لشکری و کشوری به خود اهالی فارس که تحت نظر مردم اداره شود.
۵. تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مرکز استان و شهرستانها.
۶. تجدیدنظر در از یاد نهانندگان مجلس به تناسب جمعیت هر محل.
۷. اعطاء مبلغ کافی برای اصلاح امور فرهنگی و بهداشت عمومی و طرق و شوارع بجز آن عجز و بیت‌های گذشته.
۸. تجدیدنظر در قوانین مضر و متناقضی که منافی قانون اساسی و رفاه عامه است.
۹. اتصال راه آهن مرکزی به شیراز و بوشهر و اسفالت جاده‌ها.

شماره ۳۵ - ۲۹ - ۲۵

محمد ناصر قشقایی خسرو قشقایی محمد حسین قشقایی ملک منصور قشقایی

چاپخانه مطبوعاتی

اعلامیه برادران قشقایی، ۲۹ شهریور ۱۳۲۵



یادداشت عموم، مسیح خان، از ریچی به پدرم، حبیب خان، در دارنگان، ۲۶ مرداد ۱۳۳۲

۵۴۷۵
۲۲/۵/۱

کردجهان روم صندان

در تاریخ ۲۲/۴/۲۲ زیل امریه ۴۵۱۰ در تاریخ ۱۵/۴/۲۲ زیل امریه
 شماره ۴۷۲۵ شماره ۲۲/۴/۲۲ به آقا خان حبیب وسیع شهبازی ابلاغ نمود
 در وقت حضور همسرانند با اینکه فوری بوده امروز ۲۲/۴/۲۲ روز است
 جواب آن نرسیده لازم است اولاً تعیین کنید در قبال رسید امریه
 نیز چه اقدامی نموده و مکمل آن نیز اجرای امر را رجوع شده است
 در زمانی السعه که این امر سرسده فرود آورده کردجهان / حلال
 را در بیست و یکم عمره رسمی حرکت نموده مقدار اولی فرود آورده
 آقایان اطلاع زیل آنرا انصاف و فرصت ارسال دارم
 فرمانده کردجهان ۲ ژانویه ۱۳۳۲ از سرگرد زمانی

تاریخ ۱۲۴۲ هـ

آقای حبیب الله سید ابراهیم

در لشکر فارس رسید و راه لاری را حضار شده لاری که لاری بنویسد اطلاع نمود

که فوراً به لشکر فارس رفته و عطف شماره ۶۰۴۹ / ۵۵۴۴ / ۶۰۴۹ / ۵۵۴۴

شکر سرفی فرمانده

رئیس باگاه راه لاری بنابر اظهار مورخان اجداد

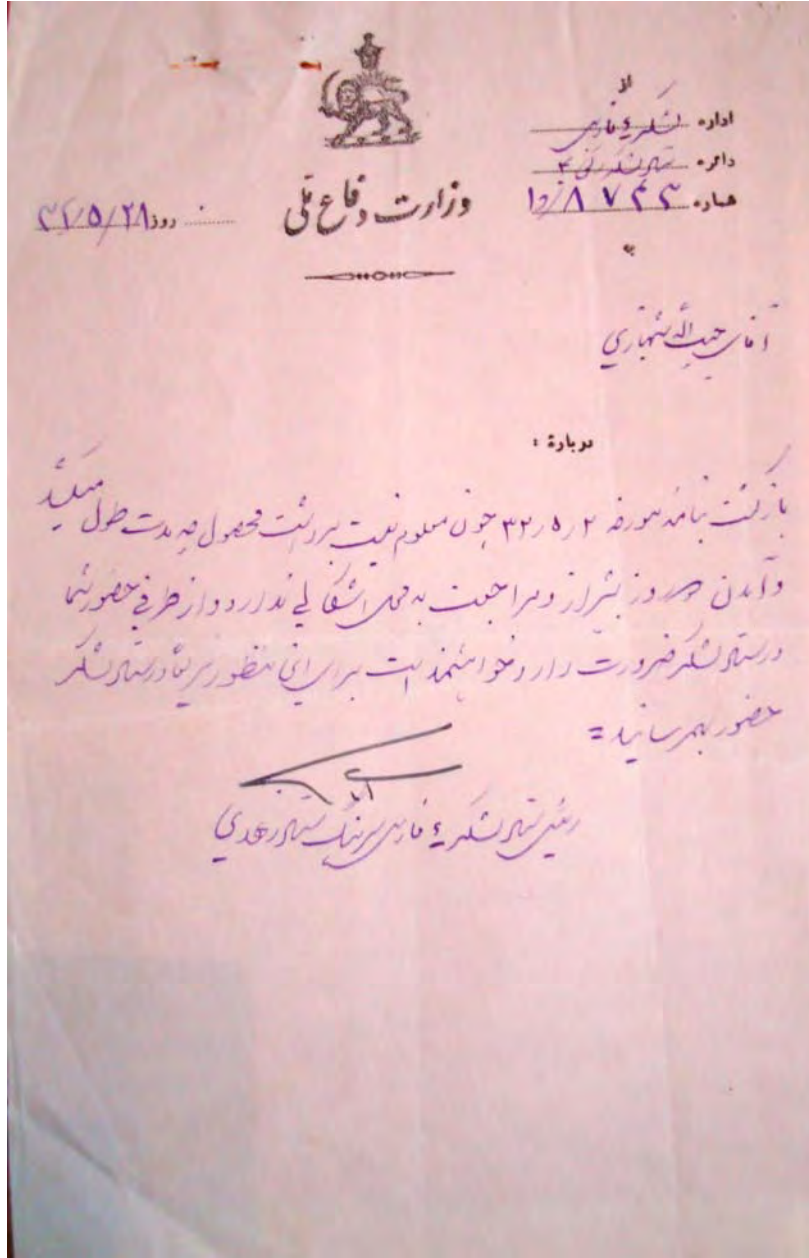
لاری ۱۲۴۲ هـ رسید که در فضا ~~...~~ لاری بنویسد

ابن گوهر بر آب طی نامه سر ۱۲۴۲ هـ لاری بنویسد

در آنجا لاری بنویسد لاری بنویسد لاری بنویسد

بکسر را عتبت مرا است ابدان نمود -

احضار عمو و پدرم به ستاد لشکر فارس، از ۱۱ تیر ۱۳۳۲ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲



۱- اسم کابک داری پایه سو بسته در مقابل زمینم چون
 انگل جزایر سلاحه بیود پس دیگر دله بست کی کسی سلاحه
 جزایر کلهای روزی با پیوست خود بود (سلاحه کلهای جزایر کله
 سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود)
 ۲- سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود (سلاحه کلهای جزایر کله
 سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود)
 ۳- سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود (سلاحه کلهای جزایر کله
 سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود)
 ۴- سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود (سلاحه کلهای جزایر کله
 سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود)
 ۵- سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود (سلاحه کلهای جزایر کله
 سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود)
 ۶- سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود (سلاحه کلهای جزایر کله
 سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود)
 ۷- سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود (سلاحه کلهای جزایر کله
 سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود)
 ۸- سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود (سلاحه کلهای جزایر کله
 سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود)
 ۹- سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود (سلاحه کلهای جزایر کله
 سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود)
 ۱۰- سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود (سلاحه کلهای جزایر کله
 سلاحه کلهای روزی با پیوست خود بود)

اعلامیه سپاه جنوب کرب باره
 خلع سلاح عشایر - تاریخ اول فروردین
 برای تحویل اسلحه به عشایر مهلت داده شد
 اکنون ده هزار گنجه سلاح از عشایر جنوب هم آوری شده است
 این اعلامیه امروز از طرف سپاه جنوب منتشر شده است مردم و
 اهالی یک شهرستان پانک استان از مرگه و سینه کربانیت مرفی میزانه
 پانکین کلم بهر سراسر مرانیت سطح زنه که خودا بالا به کداز است
 امنیت برقرار باشه بهرین سبب که همه روزی میزانه پانکین زنه کی و
 حوزن دیگره میزانه کنده
 هر گنجه جنگ رو یک شامانه باجه میزانی وجود داشته که سابقا
 میزانی یک امنیت خفین بود و با استفاده از سلاحی که به این میزانی بود
 میزانی سارین باجه رسان از سبب میزان درام ربه مرفی همسان
 میزانی این کلم خاص یکی از دیگره یکی گنجه خود زو سبب و
 یوبه بیروهای اتقانی سر کرب و باقیها شانه تمام رها و از راه کبیر
 فاسمانی لا کرب بیکنی راه راه فسانه و امروز یک امنیت مرفی بر حمله
 از راه سبب آتوری یزاق فانی پانکین و ای همه مرفی سزاده
 زنده بیکنه حمل تمام این میزانی و پانکین میزانی کلم میزانی
 و دیگره وجود سلاح غیر میزانی و ای فاسمانی یوبه رچانه سلاحی هر دست
 کی موجود بود نه قلم نه سبب نرسه ایهم چینه نه کی مرفی
 پانکین مرفی میزانی
 روی میزانی و برای پانکین و ای همه مرفی سزاده
 فاسمانی و سزاده سزاده از سبب در سبب لاری خلع سلاح آتور و سزاده کلام
 و سبب سزاده سزاده سزاده نه جزار اسلحه مرفی سزاده از راه
 سبب لاری جمع زونه مرفی
 طبیعت است که میزانی این سزاده سلاحی مرفی هر این میزانی میزانی
 کداز و ای شامانه پانکین که در دست است جزایر فاسمانی هستند چه
 از سبب چه از اهالی مرفی و سزاده سزاده این معنی که روی لاری
 پانکین و سزاده فاسمانی از فاسمانی اسلحه مرفی شامانه ایهم لاری
 آخرین مرفی سپاه مرفی سزاده اعلام میزانی

۱۳۸۰/۱۲/۲۵

مصاحبه اول سر لشکر اسماعیل ریاحی: خلع سلاح عشایر فارس

تیمار سر لشکر ریاحی فرمانده سپاه جنوب بختیار کیهان در شهر ارسنت

تاکنون ۸۰۰ تفنگ بر نو از ایلات و عشایر گرفته شده و دیگر سلاحی که امکان بر هم زدن امنیت را داشته باشد در دست اشخاص نیست - دوره خانجالی و ملوک الطوائفی سپری شد - ایلات و عشایر فارس آماده اسکن و فراهم کردن خانه هستند - دهالیهها میخوانند سلاح را زمین گذاشته و بگارت وری بر دارند

وایارد

هین مردم سزای کسی را که چنین اسلاری داشته باشد در کنار هین من گذارند. این حرف قابل قبول نیست که چند نفر خان دور هم جمع شده و با تاسیل و اواره دولت مخالفت نمایند. این حرفها از من شنیده رفیق کتبه که دیگر خان نی توان علیه بیرو حاکم اقتباس بفرست بر میزند امروز دولت از مردم میخوانند سلاح خود را حفظ کنند بگر تا با هم پیمان که میفرستند از راه غیر مجاز کسب سرمایه کنند بگر هم سفرین و چایان

بالطریق که اصلاح پذیر هستند مگر موفقی که تسلیم نتیجه قانون شوند م سید جنوب با این نکته پراعمیت واقف بوده که با مردم مابستی انجابت ادب رفتار کرده

ما پسرده ایستبان میدهم که از کار خطاکاران بگذریم چه برسد با نهالی که خطا نکرده اند

امروز خوشبختانه در منطقه این مهال یک انجمن استنشالی بر چوه آمده. اسلح دوست هزار نفر مردم عقابری بیست ملیون کوسلند را نقل و انتقال دادند در سوزنی که یک کوسلند پوزه زمین زرد آراست و شکله نمود این موضوع بواسطه فداکاریه اینان و سرایان بوجود آمده

عقابر آماده اسکن و درها کردن خانه بدو میباشند

اگر اعتباری اقتضاس داده شود با یک بر ماه ۷۵ ساله میتوان ترتیبات شکرینی در فارس بوجود آورد بر من حسابی در سایه کد فارس و قضاة اصلاحات است و در جاهای دارم که فرامین مطاع مبارک در این مورد عرف صدور خواهد یافتند

در اینجا مطلم و اینها بر من برسام کو خادی - است و موجب فاسد است

در غایب من در شیراز حاکم مسوقی ریح داده که هیچ وجه متناسب با روح فارس نبود این واقعه موجب نهایت فاسد شد استنشالی در این جا مرتباً بر من کتب که اگر دو هزار بود چنین اتفاقی رخ میداد

حالا بر من میگویند که اینجانب وظیفه دارم در باره این واقعه بطریق کتب و بدانی ملت چه بوجه من دست بردار نیستند چنگاه

گزارش

لشکرانی
تکلیف
شیراز
سروروز
بمسار
ریاحی
سواد
سینک
مطوعان
انجمن
بدین



۶ ماه قبل بر نامه عالی که از تلر و طایر ارفق منتهی به بلور حال عملی شدن است در اختیارها میگذازم

اینجانب کوشش میکنم امنیت و آرامش را پیش از این و با صلح آوری صلاح از منطقه ظری حفظ نمایم

س اجرای این برنامه از طرفت میسر است که شاهنشاه انتشار اجرای آرا

بسیب جان تا فرموده

از ۱۵ آگوست ۳۴ کار خلیج سلاح فاز شد و تاکنون هشتاد تنه تفنگ بود و غیر بر توفیق استفاده جمع آوری شده است آنچه در این طرح سلاح بطور بارزی به چشم میخورد اینست که این عمل تاثیر بدین آورد که تمام عملیات و بدون مسامحه و ایجاد هیچ وسایط در مردم انجام شده ادعیا لبیکتم که با احدث این سلاح در ظری

دیگر سلاحی وجود ندارد ولی اگر سلاحی میباشد مسلماً آرا بر اینجا باز نگاه نداشته بلکه برای دفاع از وجود کسان است که از اوضاع نگران میباشند

این همه فکر میکنند که اگر سلاح خود را زمین بگذارند روزی مورد هجوم واقع خواهند شد


امروز من بنام فرمانده نیروی جنوب با سلاح غیر سام که دوران خود سرک و ملوک الطوائفی پایان یافته و دیگر امکان ندارد و قایم ماندن سالها ۶۰ تا ۶۵ سال ۳۶ در این استان روی دهد

من با انتقال و اطمینان شامت میکنم که دوران خود مختاری و ملوک الطوائفی تبدیل نخواهد شد

امروز آنگ دید ایستل غیبتان ما تبر کرده و صد دهانه که مانند

کیهان - ارسنت ۱۳۳۵

مصاحبه دوم
سر لشکر اسماعیل
ریاحی:
سر کوب عشایر فارس



تاریخ ۱۳۳۸
 شماره
 از

شاد بزرگ ارتش تباران
 اداره دادرسی ارتش
 برگ اخباریه

۳
 ۱۸۷
 ۱

<p>نام و نام خانوادگی</p> <p>پدر</p> <p>شغل</p> <p>محل اقامت</p> <p>محل حضور</p>	<p>حیب</p> <p>پدر</p> <p>مکته تشریحیه کومپونه</p> <p>بازار ضعیف منوچهر خانم کفای</p> <p>بازار پسران</p>
<p>وقت حضور ۲۴ ساعت پس از ورود ماه ۱۳۳۸</p>	
<p>اعضای احضار شونده</p>	
<p>تاریخ رویت ۱۳۳۸/۱۲/۱۲</p>	
<p>نام مأمور</p> <p>اعضای احضار کننده</p> <p>بازار پسران - بازار درستی</p> <p>نمونه ۱۲</p>	
<p>اگر احضار شونده بدون عذر موجه در وقت مقرر حاضر نشود برگه جابجایی فرستاده میشود (بیشتر ورقه مراجعه شود)</p>	

ادامه سیاست‌های ضد عشائری: احضار پدرم در دی ۱۳۳۸ به سپاه جنوب